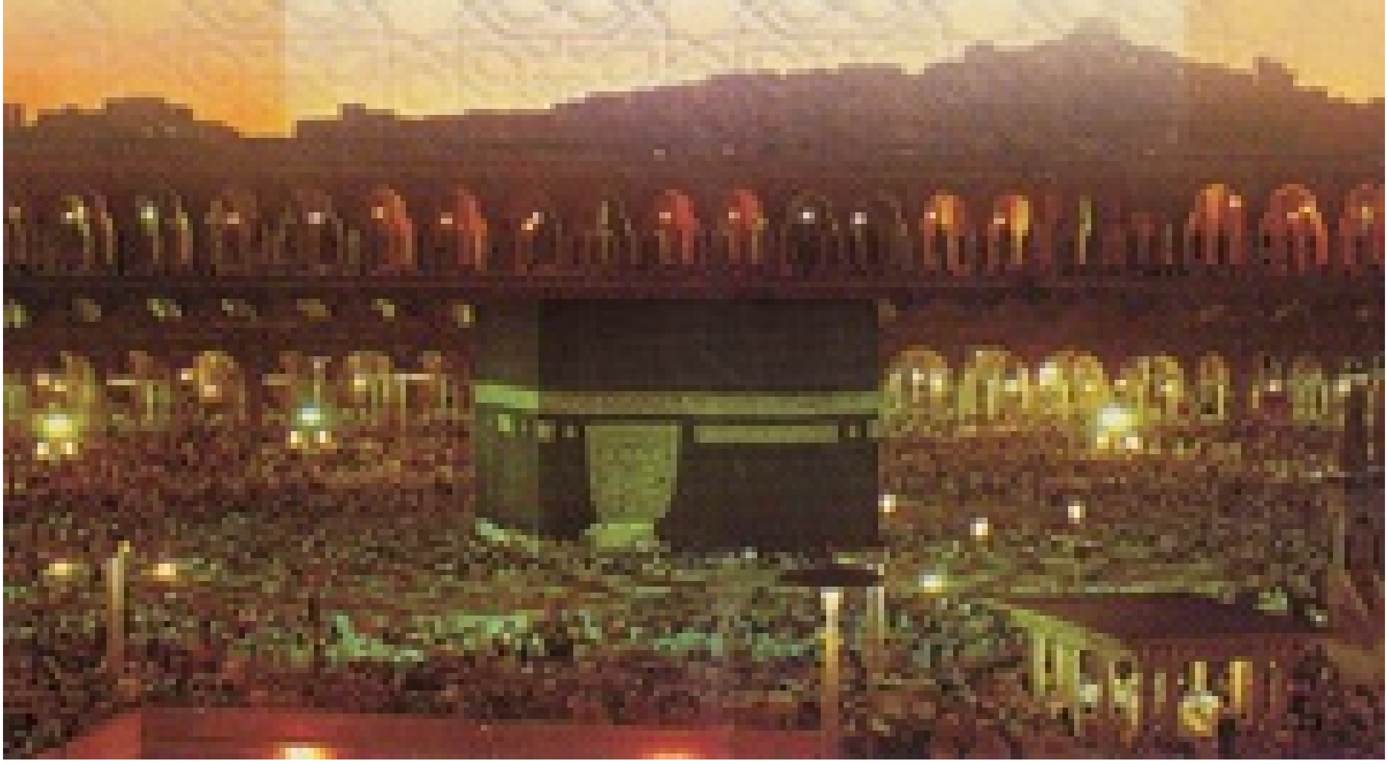
حج

نماز بزرگ

غلامعلی حداد عادل



بسم الله الرحمن الرحیم

حج نماز بزرگ

نویسنده:

غلامعلی حداد عادل

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حج نماز بزرگ

مشخصات کتاب

سرشناسه : حداد عادل غلامعلی - ۱۳۲۴

عنوان و نام پدیدآور : حج نماز بزرگ غلامعلی حداد عادل مشخصات نشر : تهران مشعر، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ص ۱۱۲

شابک : ۹۶۴-۷۶۳۵-۰۵-۰ ۲۴۵۰۰ریال یادداشت : چاپ قبلی سنا، ۱۳۷۹

یادداشت : چاپ دوم ۱۳۸۱؛ ۴۵۰۰ ریال یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : حج رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/ح۴ح۳ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۸۵۷

ص:۱

پیش گفتار

این کتاب، سفرنامه‌حج نیست که بخواهد بگوید کی رفتیم و کی رسیدیم و چه دیدیم و چه گفتیم و چه شنیدیم. مناسک حج هم نیست و دارنده خود را از مناسک بی‌نیاز نمی‌کند. اما، کمابیش، پابه پای مناسک پیش رفته و به موازات اعمال حج نوشته شده و غرض از تألیف آن، این است که معلوم شود حج در روای ظاهر خود باطنی دارد و آن همه اعمال و فرائض که در حج آمده برای تربیت روح و تعالی جان آدمی است. نویسنده، با آنکه خود می‌دانسته که بیان اسرار حج، چنانکه باید و شاید، از عهده او بیرون است، کوشیده است تا به اختصار و در حد توان خویش راز و رمز حج را بشناسد و بگشاید. در این کتاب، حج به نمازی بزرگ تشبیه شده که هر مسلمانی که توانایی تشرف به خانه خدا را داشته باشد، می‌باید در همه عمر، لااقل

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص: ۸

یک بار آن را به جای آورد و آن نماز بزرگ را الگوی نمازهای واجب روزانه خود قرار دهد.

از خداوند قادر متعال خواهانیم به ما توفیق فهم حقیقت حج و باطن آن را عطا فرماید و چنان کند که چون آن کس نباشیم که دیگری ساعتها با انگشت خویش، ماه را در آسمان به او نشان می‌داد و او به جای آنکه به ماه پی برد و بدان بنگرد به آن سرِ انگشت نگاه می‌کرد و بجاست این سخن مولانا را به خاطر بسپاریم که می‌گوید:

«روی سوی چراغ کن، سوی چراغدان مکن»

هر چند که چراغ، اگر در چراغدان نباشد یا خاموش می‌شود و یا همه جا را به آتش می‌کشد.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

غلامعلی حداد عادل

۷۹ /۱۰ /۲۴

ص: ۹

... وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ وَ يَوْلَهُونَ إِلَيْهِ وَلَهَ الْحَمَامِ وَ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَ إِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِی مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَماً وَ لِلْعَائِذِينَ حَرَماً وَ فَرَضَ حَقَّهُ وَ أَوْجَبَ حَجَّهُ وَ كَتَبَ عَلَيْهِ وِفَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ).

«نهج البلاغه، پايان خطبه اول»

... و حج خانه‌خويش بر شما واجب كرد، همان خانه‌ای كه آن‌را قبله‌مردم قرار داد تا چون گله‌های تشنه در آن پای نهند و چون كبوتران شيفته به سوی آن بال گشايند. خداوند سبحان، حج را نشانه فروتنی مردم در برابر عظمت خويش قرار داد و اعتراف مردم به عزت خويش، و از ميان آفريدگان خود، گوشهای

ص: ۱۰

شنوایی را برگزید که دعوتش را اجابت نمایند و سخنش را تصدیق کنند و پای برجای پای پیامبران او گذارند و خود را به فرشتگان که بر گرد عرش او می گردند شبیه سازند. اینان در بازار عبادت او سود می‌اندوزند و بر مژده آمرزش او دست می‌یازند. خداوند پاک و بزرگ، حج را پرچم اسلام قرار داد و پناهگاه پناهندگان، حج خویش را فریضه قرار داد و حق خویش را واجب کرد و میهمانی خویش را بر شما مقرر فرمود و فرمود: «و بر مردمی که می‌توانند بدان خانه راه یابند واجب است تا برای خدا حج آن خانه را به جای آرند و هر کس که کفر ورزد بداند که خدا از جهانیان بی‌نیاز است.»

ص: ۱۱

مقدمه

حج عبادتی عجیب و حیرت‌انگیز است، عبادتی دشوار پیچیده و طولانی، آکنده از راز و رمز و اشارت اسرارآمیز، که صورتی کاملًا تمثیلی و نمادین دارد. اما آنچه از خود حج دشوارتر و مهم‌تر است فهم اسرار حج است. در ادیان جهان، مکانهای مقدسی که پیروان ادیان به زیارت آنها می‌شتابند بسیار است، اما در میان همه ادیان و در جهان امروز «حج» برجستگی و جلوه خاصی دارد. ظاهراً این تنها اسلام است که پیروان خود را در هر کجای جهان که ساکن باشند، ملزم کرده است تا در همه عمر، به شرط استطاعت، لااقل یک بار در روزهای معینی از یک ماه معین سال، در یک نقطه از کره زمین جمع شوند و عبادتی معلوم و مشخص را، به صورت دسته‌جمعی به جای آورند.

در میان ادیان بزرگ و معروفی مانند مسیحیت و یهودیت و

ص: ۱۲

یا آیین بودا چنین پدیده اجتماعی و دینی جهان شمول و پرتب و تابی دیده نمی‌شود.

حج زندگی حاجی را نه تنها تغییر می‌دهد بلکه در هم می‌ریزد و روال عادی آن را برای مدتی بر هم می‌زند. سفر حج در دنیای امروز که مردم از وسایل رفت و آمد سریع استفاده می‌کنند (با احتساب مدتی که زایر در مدینه برای زیارت قبر نبی‌اکرم (ص) بسر می‌برد) در حدود یک ماه طول می‌کشد و اگر مقدمات قبل از سفر و برنامه‌های پس از بازگشت حاجی به شهر و دیار خود را به حساب آوریم از این هم طولانی‌تر می‌شود. حج، قبل از اختراع اتومبیل و هواپیما، یعنی از هزار و چهارصد پیش تا همین هفتاد هشتاد سال گذشته، عبادتی بود که برای بسیاری از حاجیان بیش از یک سال طول می‌کشید و آن کس که پای در راه حج می‌نهاد گاه از دریاهایی می‌گذشت پر از بیم موج و طوفان، وگاه از صحراهایی خشک و بی‌آب و علف و شنزارهایی داغ و تفتیده که خطر مرگ از تشنگی مسافر را تهدید می‌کرد، تا بدان حد که می‌گفتند: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ‌السَّقَر»، یعنی سفر را قطعه‌ای از جهنم می‌دانستند. برای مسلمانانی که در سمرقند و کاشغر زندگی می‌کردند، یا آنان که مقیم اندونزی و مالزی بودند پای نهادن در چنین سفری، کمتر از

ص: ۱۳

سفرهای جهانگردان و مکتشفان دوران جدید اروپا خطرناک و پرماجرا نبود.

اما حج تنها یک سفر نیست، تنها دور شدن از خانه و کاشانه و اقامتی چند روزه در یک شهر دیگر نیست، بلکه خود نوعی زندگی است که به کلی با زندگی روزمره و عادی تفاوت دارد. حج خواب و خوراک حاجی را دگرگون می‌کند و لباس و کفش و کلاه او را از تن بدر می‌آورد و حتی موی سر او را، اگر مرد باشد، می‌تراشد و ظاهر چهره او را هم تغییر می‌دهد. حج حاجی را از سر پناه معمولی و مأنوس خود بیرون می‌کشد و او را بی‌سایبان زیر آسمان قرار می‌دهد و رابطه زناشویی وی را با همسرش قطع می‌کند و از حاجی، که ممکن است در همه عمر حتی یک مرغ را هم سر نبریده باشد می‌خواهد که کارد به دست گیرد و گوسفندی قربانی کند.

حج مجموعه‌ای از اعمال عبادی است، زنجیره‌ای است نسبتاً طولانی از حلقه‌های به هم پیوسته اعمالی که هر کدام باید در وقت خود و در جای خود به صورت صحیح اجرا شود و اگر یک حلقه در جای خود استوار نباشد و یک عمل به درستی اجرا نشود این زنجیر از هم گسیخته می‌شود و رنج حاجی بی‌حاصل می‌ماند و ناچار به

ص: ۱۴

پرداخت کفاره می‌شود و گاه ممکن است تاوانی که بر عهده او قرار می‌گیرد بسیار سخت و سنگین باشد.

چنانکه گفتیم حج نوعی زندگی است و مقصود ما از این سخن این است که در حج زندگی و عبادت حاجی چنان در هم می‌آمیزد که جدا کردن آنها از یکدیگر ممکن نیست. چنین نیست که حاجی در عین حال که به زندگی معمولی و عادی خود ادامه می‌دهد چند دقیقه‌ای یا چند ساعتی به کناری نشیند و در خود فرو رود و دعایی بخواند و زندگی معمولی و حج را بدین صورت باه م جمع کند. حج در متن زندگی وارد می‌شود و با تعیین نوع لباس و کفش و کلاه حاجی و نوع سخنانی که نباید به زبان آورد و یک سلسله کارهای نسبتاً عادی که نباید بکند و نیز با این قید که شب باید کجا بماند و کجا نماند، خود یک زندگی می‌شود. حاجی زندگی معمولی خود را متوقف می‌کند و زندگی جدیدی در پیش می‌گیرد که نام آن حج است. هر چند روح حج مانند هر عبادت دیگری زنده به «نیت» است و حاجی همه اعمالی را که به عنوان حج انجام می‌دهد باید به عنوان عبادت و به قصد قربت انجام دهد با این حال باید گفت که حج یک واقعیت کاملًا عینی است.

در این توشه حج را «نماز بزرگ» نامیده‌ایم. با این

ص: ۱۵

نامگذاری نمی‌خواهیم اصطلاح جدیدی جعل کنیم و بگوییم حج همان نماز است و نماز همان حج، استقلال این دو عبادت نزد ما مسلّم و معلوم است، غرض ما در استفاده از تعبیر «نماز بزرگ» برای حج، هم تشبیه این دو عبادت به یکدیگر است، تشبیهی که چنانکه بعدها خواهیم دید ناموجه نیز نیست و هم نگاهی است به «حج» از منظر «نماز». می‌خواهیم حج را از نظرگاه نماز تماشا کنیم و به کمک مفاهیم و معانی آشنای نماز نوری به صحنه حج بتابانیم و آن صحنه را با پرتو این نور روشن کنیم. درک رابطه میان حج و نماز، دشوار نیست. مگر نه آن است که هر روز از بامداد تا شام، پنج مرتبه، در هر کجای جهان که ساکن باشیم، رو به سوی کعبه می‌ایستیم و نماز می‌خوانیم؟ حال اگر روز توانستیم در کنار کعبه باشیم، چه نمازی باید بخوانیم؟ ما که عمری، کعبه را ندیده، بدان عشق ورزیده‌ایم اگر روزی کعبه را ببینیم چه باید بکنیم؟

باده درد آلودشان مجنون کند

صاف اگر باشد ندانم چون کند

پیشتر اشاره کردیم که درک اسرار حج از خود حج، با همه دشواری که دارد، مشکلتر است. ما معتقدیم با حرکت از نماز به سوی حج و با تکیه بر درکی که از نماز داریم،

ص: ۱۶

می‌توانیم در راه فهم اسرار حج و نزدیک شدن به حقیقت حج، قدری به پیش رویم. البته به هیچ روی مدعی کشف اسرار حج نیستیم، اما در کوششی که کرده‌ایم و رویکردی که داشته‌ایم از پیش یک نکته را به عنوان یک «اصل» مسلّم و مفروض انگاشته‌ایم و آن این است که حج عبادتی است قابل تفسیر عقلانی، که به سؤال عقلانی پاسخ می‌دهد، اعتقاد ما این است که در ورای این ظواهر مختلف و تعجب‌انگیز، مانند دور چرخیدن و دویدن و شب در جایی ماندن و سنگ به ستونهای سنگی جمرات زدن، یک مقصد و مقصود ارزشمند و معقول نهفته است و این حرکات و سکنات، ظاهری است که باطنی دارد و با تعقل می توان از این ظاهر به آن باطن نفوذ کرد. البته همه کس نمی‌توانند به فهم حقیقت باطنی و مقصود الهی حج چنانکه هست نائل شود. مهم این است که چنین راهی وجود دارد هر چند که مسافرانی چون ما نتوانند آن راه را تا مقصد نهایی طی کنند.

ص: ۱۷

نخستین دیدار

تویی برابر من یا خیال در نظرم؟

بر طبق احکام فقه اسلامی، هر مسلمانی که مقیم مکه نباشد، هنگام ورود به مکه باید در ایستگاههای معینی «محرم» شود و اعمالی به جای آورد که به آن «عمره» می‌گویند. عمره شامل بعضی از اعمال حج است. اگر ورود مسافر به مکه در ایام حج باشد به عمره‌ای که انجام خواهد داد «عمره تمتع» می‌گویند. عمره تمتع شامل پنج عمل مشخص است؛ «احرام» و «طواف» و «نماز طواف» و «سعی» و «تقصیر». پس از «تقصیر» حاجی از حالت احرام خارج می‌شود و به انتظار روز نهم ذیحجّه می‌نشیند تا یک بار دیگر محرم شود و اعمال مفصلتر و بیشتری به جای می‌آورد که همان «حج تمتع» یا حج در اصطلاح معمول نزد عموم است.

ص: ۱۸

بدین ترتیب حاجی اولین بار که به مکه می‌رسد در لباس احرام قدم به این شهر می‌گذارد و به مسجدالحرام که خانه‌کعبه در آنجاست می‌رود تا اعمال عمره خود را به جای‌آورد و در اینجاست که «نخستین دیدار» او با «کعبه» روی می‌دهد.

کسی که دهها سال هر کجا بوده، هنگام نماز رو به سوی کعبه می‌ایستاده و آن خانه را گهگاه در خیال خود مجسم می‌کرده، اکنون پس از پشت سرگذاردن راهی طولانی به مکه می‌رسد و با عبور از خیابانها و راههایی که به مسجدالحرام منتهی می‌شود، ناگهان چشمش به خانه کعبه می‌افتد. در این نخستین دیدار حالتی به حاجی دست می‌دهد که بیانش آسان نیست.

نخستین دیدار کعبه، چنان شیرین است که به وصف درنمی‌آید. این تویی که من سالها از پس هزاران فرسنگ فاصله، رو به سوی تو ایستاده بوده‌ام و خدا را در نماز عبادت کرده‌ام؟ آیا تو همانی که برای رسیدن به آن، از خانه و شهر و دیار دست شسته‌ام و سرما و گرما و خطرهای گوناگون سفر را به جان خریده‌ام تا در کنار او باشم؟ آیا به راستی، حالا بعد از یک عمر به یاد کعبه بودن و مدتها در راه کعبه قدم‌زدن، کعبه پیش چشم من است؟

ص: ۱۹

حاجی در دیدار نخستین عاشق کعبه می‌شود و محبت این خانه در دل او چنان جای می گیرد که بیرون شدنی نیست. در کتابهای قصه‌های عامیانه قدیم، مانند قصه «امیر ارسلان»، عبارتی بود که بسیار تکرار می‌شد. قهرمان داستان، یعنی امیر ارسلان، وقتی مثلًا به معشوقی مانند «فرخ لقا» می‌رسید در همان نگاه اول، یک دل نه صد دل عاشق او می‌شد. اینک حاجی احساس می کند که در همان نخستین بار که به خانه کعبه نظر افکنده است، نه یک دل که صد دل عاشق این خانه شده است، قلبش از شوق می‌طپد و چشمانش از اشک پر می‌شود. همچون کودک گمشده‌ای که پس از ساعتها سرگردانی و ناامیدی، به مادر رسیده باشد، بغضش می‌ترکد و با اشک شوق، به کعبه دل می‌بندد.

کعبه چیست که با دل حاجی چنین می کند؟ خانه‌ای ساده و چهارگوش، که ابعاد قاعده آن ۵/ ۱۰ متر و ۱۲ متر است و ارتفاع دیوار آن ۱۵ متر. خانه‌ای از سنگ سیاه ساده که در یکی از چهار دیوار جانبی خود دری دارد که به درون خانه باز می‌شود. پارچه‌ای سیاه رنگ، مانند جامه‌ای ساده کعبه را می‌پوشاند و گرداگرد این جا در ارتفاعی نزدیک به سقف خانه، سطری از آیات قرآن نقش بسته است. در یک

ص: ۲۰

گوشه از چهارگوشه کعبه، سنگ سیاهی نصب است که به آن «حجرالاسود» می گویند و آن سنگ در حقیقت مرکز جاذبه عظیمی است که کعبه دارد.

بنای کعبه بنای رفیعی نیست و عظمت ظاهری آن به زحمت به پای یک ساختمان صد متری سه طبقه می‌رسد. این خانه در مقایسه با بناهای معروف بازمانده از روزگار قدیم، بسیار ساده و مختصر است. کافی است به این واقعیت توجه کنیم که مساحت قاعده یکی از سه هرم بزرگ از مجموعه اهرام مصر، در حدود پنجاه هزار متر مربع است. اما این خانه ساده بی‌پیرایه زیبایی و جاذبه حیرت‌انگیزی دارد. سرّ سادگی و بی‌پیرایگی این خانه این است که نماد و نشانه توحید است و نشانه‌توحید هر چه ساده‌تر باشد تناسب بیشتری با توحید دارد. کعبه مغناطیس نیرومندی است که انسانها را مانند براده‌های آهن به سوی خود جذب می کند و به گرد خود به چرخش درمی‌آورد. کعبه مانند نگینی سیاه در وسط مسجدالحرام می‌درخشد. مسجدالحرام که کعبه را در خود دارد برخلاف بقعه‌های مقدس دیگر، سقف ندارد. سقف مسجدالحرام آسمان است و حاجی با نگاه به آسمان کعبه احساس می کند که چشم‌اندازی نامتناهی دارد و به ابدیت متصل است و

ص: ۲۱

شگفت این است که این معماری خانه خدا و این ترکیب خانه و مسجدالحرام در طول تاریخ اسلام در هیچ جای دیگری تقلید و تکرار نشده است. مسلمانان آگاهانه و ناخودآگاه، کعبه را «منحصر به فرد» می‌خواسته‌اند.

در عالم اسلام، «حرم» بسیار است اما مسجدالحرام چیز دیگری است، مسجدالحرام، حرم همه حرمهاست، فاصله قدسی مسجدالحرام با سایر حرمها به اندازه فاصله قدسی آن حرمها با اماکن معمولی است. هر جا در دنیا بقعه و آستانه مقدسی هست، قداست خود را از توحید می‌گیرد و اینجا مرکز توحید است. در هر مسجدی که در دنیا وجود دارد، محراب مقدس‌ترین نقطه است، اما همه مسجدها و همه محرابها از آن جهت تقدس یافته‌اند که روی به سوی کعبه دارند. مردم همه رو به سوی محرابها نماز می‌گزارند و محرابها به سوی کعبه، کعبه محراب محرابهاست و مولانا از اینکه شبی خواب دیده بوده که در خانه کعبه به دنبال محراب می‌گردد، شگفت‌زده شده است:

دوش خوابی دیده‌ام خود عاشقان را خواب کو کاندرون کعبه می‌جستم که آن محراب کو

کعبه جانها نه آن کعبه که چون آنجا رسی در شب تاریکی گوئی شمع یا مهتاب کو

ص: ۲۲

بلکه بنیادش ز نوری کز شعاع نور او نور گیرد جمله جانها لیک جان را تاب کو

در میان باغ حسنش می‌پر ای مرغ ضمیر کایمن آباد است آنجا، دام یک مضراب کو

چون زشورستان تن رفتی سوی بستان جان جز گل و ریحان و لاله و چشمه‌های آب کو

چون هزاران حسن دیدی کان نبد از کالبد پس چرا گوئی جمال فاتح‌الابواب کو

چون به وقت رنج و محنت، زود می‌یابی درش بازگوئی او کجا، درگاه او را باب کو

باش تا موج وصالش در رباید مر تو را غیب گردی پس بگوئی عالم اسباب کو؟

مسلمانانی که هر صبح و شام در جای جای عالم، دور از یکدیگر، رو به سوی کعبه می‌ایستادند و نماز می‌گزاردند حالا وقتی در کنار کعبه رو به کعبه می‌ایستند، دیگر در سوی دیگر و این سوی کعبه؛ و اگرچه به ظاهر در مقابل هم ایستاده‌اند، اما در واقع رو در روی هم نیستند و تقابل و تضادی در کار

ص:۲۳

نیست، زیرا همه رو به کعبه دارند.

کعبه، قطب جغرافیای قدسی و معنوی همه مسلمانان جهان است. در جغرافیای طبیعی، حرکت وضعی زمین به دور خودش حول محوری صورت می گیرد که آن محور کره زمین را در دو نقطه، قطب شما و قطب جنوب، قطع می کند. همه نصف‌النهارها از قطب می گذرند و همه مدارها حلقه‌هایی هستند گرداگرد قطب. کعبه هم همین طور است. همه نمازگزارانی که در هر جای جهان پشت سر یکدیگر می‌ایستند، نصف‌النهاری می‌سازند که از کعبه می گذرد و همه آنها که در کنار یکدیگر به صف می‌ایستند مداری می‌سازند که کعبه مرکز آن است. اکنون، اینجا، در مسجدالحرام، این مدارها و نصف‌النهارها در کنار قطب، فشرده‌تر و منظم‌تر از همه جا کعبه را در میان گرفته‌اند. کعبه، سرچشمه جوشان توحید است. گویی هر جا جرعه آبی به دست تشنه کامی می‌رسد از این سرچشمه جوشیده است و حاجی اینک خود را به این سرچشمه رسانده و در همان نگاه اول، دلباخته این خانه کوچک ساده‌ای شده است که مردم آن‌را «خانه خدا» می‌نامند و خدا، آن را «خانه مردم»!

ص:۲۴

ص: ۲۵

احرام، آغاز، نماز بزرگ

احرام نخستین عمل واجب است که حاجی در آغاز اعمال حج انجام می‌دهد و با آن عمل «مُحرم» می‌شود. احرام، برداشتن نخستین گام است برای قدم نهادن در عرصه حج. هنگام محرم شدن، حاجی نیت می‌کند که چیزهایی را که خداوند بر او در حج حرام کرده رعایت کند. او با احرام، گرداگرد خود حریمی ایجاد می‌کند که آن را باید محترم بشمارد و شکستن آن‌را بر خود حرام بداند.

آشکارترین نشانه‌احرام، کندن جامه معمول از تن و پوشیدن لباس احرام است. (۱) لباس احرام، ساده‌ترین لباس ممکن است، لباسی است که جز پوشاندن تن، هیچ خصوصیت دیگری ندارد. دو قطعه پارچه، که معمولاً

۱- البته فقط برای مردان

ص: ۲۶

سفیـدرنگ است و یکی ماننـد لنگی به کمر بسـته می‌شود و دیگری روی شانه‌ها می‌افتد. هیچ دوخت و دوزی در این لباس نباید به کار رفته باشـد و به جز این دو تکه نبایـد حاجی هیـچ چیز دیگری در برداشـته باشـد. کفش مردان هم بایـد ساده باشـد و نباید تمام روی پا را بپوشاند. مردان غیر از تغییر لباس و کفش باید از پوشاندن سر و رفتن به زیر سایه، هنگام جابه‌جایی در مسیر نیز خودداری کنند. علاوه بر اینها مرد و زن تا وقتی در حال احرام به سر می‌برند باید این کارها را بر خود حرام بدانند. (۱)

۱. استفاده از عطر و چیزهایی که بر خوشبو کردن از آنها استفاده می‌شود. نیز، سرمه کشیدن و نگاه کردن در آینه و به دست کردن انگشتری برای زینت و مالیدن روغن به بدن و زدودن مو از تن و ناخن گرفتن و کامجویی و عقدکردن همسر.

۲. شـکار حیوان صـحرایی و کشـتن جانورانی ماننـد حشـرات که بر بـدن یا در بدن جای می‌گیرند و کندن درخت یا گیاهی که در محدوده حرم روییده باشد و بیرون آوردن خون از بدن و کندن دندان.

۳.

۱- در کتابهای مناسک حج، محرمات احرام معمولًا

ص: ۲۷

همراه داشتن سلاح و جدال کردن و دروغ گفتن و فحش دادن و فخر فروختن (فسوق) استفاده از زیور و نیز پوشاندن صورت هم اختصاصاً بر زنان حرام است.

با احرام، چنانکه گفتیم حاجی زندگی جدیدی را آغاز می‌کند که در آن باید از بسیاری کارها که در مواقع دیگر برای او عادی و طبیعی است خودداری کند. اگر به این «نبایدها» و محرمات دقت کنیم می‌بینیم دسته‌اول کارهایی است که با خودبینی و خودخواهی و خوددوستی تناسب دارد و دسته دوم اموری است که به انسان می‌فهماند او مالک و صاحب اختیار طبیعت و حتی شخص خود نیست و دسته سوم اموری که به انسان می‌آموزد در رابطه با دیگر انسانها، در زندگی اجتماعی، خود را ارباب و مالک و برتر نداند و به دیگران فخر نفروشد، بلکه خود را با آنان برابر بداند. حج زیارت خانه‌است که خداوند آن را هم «خانه خدا» و هم «خانه مردم» نامیده است. این خانه را ابراهیم پیامبر و فرزندش اسماعیل تعمیر کرده و بدان استحکام بخشیده‌اند. ابراهیم نیای ارجمند همه یکتاپرستان عالم است. قدم نهادن در آستانه حج، پای نهادن در حریم و حرم توحید است و هر آنچه با توحید ناسازگار است باید در

ص: ۲۸

بیرون از این آستانه رها شود. حج، بارش باران بهاری توحید است تا چرک و کدورت شرک از روح حاجی پاک شود. آن کس که می‌خواهد بدین آستانه راه پیدا کند، باید خود را فراموش کند و به قول حافظ باید سر خود را با خاک این آستانه برابر سازد تا به دولت و عزت رسد،

امروز شمع انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است

من بهر آن یکی دو جهان داده‌ام به باد عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است

سودگران خرمن پندار را بگوی سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

خلقی زبان به دعوی عشق گشوده‌اند ای من فدای آنکه دلش با زنان یکی است

حافظ بر آستانه دولت نهاده سر دولت در آن سراست که با آستان یکی است

احرام، اعلام رسمی خاکساری و تواضع و فروتنی و ناچیزی انسان در برابر پروردگار خویش است. در قدیم رسم بود و هنوز نیز چنین است که سر درِ ورودی ورزشخانه‌ها، یعنی زورخانه‌ها را کوتاه می‌ساختند و پهلوانان بلندقامت هنگام ورود ناچار بودند سر خم کنند تا

ص: ۲۹

بتوانند به زورخانه وارد شوند. در توجیه این معماری و این سر درِکوتاه، پیشکسوتها و پهلوانان قدیمی به جوانترها می‌گفتند این برای آن است که هر کس می‌خواهد برای زورافزایی و زورآزمایی وارد ورزشخانه شود تا احساس زورمندی کند، قبل از ورود متواضع شود و خاکساری پیشه کند. حال می‌گوییم احرام نیز چنین کاری است و نوعی آمادگی برای ورود به حریم و حرم خداوندی است.

مگر نه آن است که همه‌گرفتاریهای ما به خود ما بازمی‌گردد و این حب نفس است که ما را از خدای ما و از خود خدایی ما دور کرده است؟ در آینه نگاه می‌کنیم و از خودمان خوشمان می‌آید، آرایش می‌کنیم و زر و زیور به خود می‌بندیم و عطر و روغن به خود می‌زنیم و می‌مالیم و خود را جلوه می‌دهیم و چنین و چنان می‌کنیم. اینها همه کارهای عادی زندگانی ماست و ما در همین کارهای عادی خدا را فراموش می‌کنیم و ناچیزی و فناپذیری و عاریتی بودن آنچه را که داریم و بدان می‌نازیم از یاد می‌بریم و مغرور می‌شویم و از خدا دوری می‌گزینیم و به بندگان خدا فخر می‌فروشیم و ظلم می‌کنیم. چه می‌شود اگر چند روزی در آینه نگاه نکنیم و خود را نبینیم و خویشتن‌بین نباشیم؟

ص: ۳۰

مگر ه این است که:

بزرگان نکردند در خود نگاه خدابینی از خویشتن بین مخواه

«سعدی»

چه می‌شود اگر چند روزی آرایش و پیرایش نکنیم و با خود نگوییم «این منم طاووس علیین شده»!

ما گمان می‌کنیم طبیعت از آن ماست و ما حق داریم در آن به دلخواه هرگونه تصرف کنیم، اما اعتقاد توحیدی ما به ما می‌گوید: «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ ...» (۱)

پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداوند است و ما نیز از آن اوییم و از او آغاز کرده‌ایم و به او باز می‌گردیم. اکنون که به حریم حرم یار قدم نهاده‌ایم باید بدانیم که کندن هر درخت و یا هر بوته خاری که در این صحرا از زمین می‌روید بر ما حرام است و هیچ حیوانی را در این صحرا نمی توانیم کشت و حتی اگر حشره‌ای بر بدن خود ما نشسته باشد آنرا هم نمی‌توانیم بکشیم و بالاتر از آن حق نداریم از بدن خودمان، خون جاری کنیم و عضوی از بدن خود مانند دندان را بیرون کشیم و یا ناخن خود را بگیریم و بدور افکنیم. چرا چنین حقی نداریم؟ زیرا ما مالك هیچیك از این چیزها نیستیم تا

۱- قرآن کریم، سوره بقره

ص: ۳۱

در آنها به میل خود تصرف کنیم، ما نه مالک خود هستیم و نه مالک غیر خود، چه خوب می‌گوید ناصرخسرو، آن حاجی هزار سال پیش که با سفرنامه‌اش گزارشی خواندنی و ماندنی از حج در زبان فارسی به یادگار گذاشته است، آنجا که می‌گوید:

خلق همه یکسره نهال خدای‌اند هیچ نه بر کن تو زین هال و نه بشکن

خونِ بِنا حق نهالْ کندن اویست دل ز نهال خدای کندن برکن (۱)

احرام تمرینی برای تربیت ماست تا با طبیعت که ملک خداست رفتاری درست داشته باشیم و تا محیط زیست خود و منابع طبیعی جهان و کشور خود را نابود نسازیم و همان طور که علی علیه السلام فرموده است، بدانیم که «... فانکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم ...»، یعنی در قیامت از شما درباره همه چیز سؤال می‌کنند، حتی از رفتاری که با دد و دام و با بناها و بقعه‌ها داشته‌اید نیز سؤال خواهند کرد.

عرصه‌توحید، عرصه‌پهناور رحمت خداوندی است و آن که موحد است و در این عرصه پای می‌گذارد باید مظهر صفات الهی باشد، خداوندی که «سلام» است و «مؤمن»

۱- دیوان اشعار حکیم ناصرخسرو قبادیانی، ج ۱، ص ۱۷۰

ص: ۳۲

است و «رحمان» و «رحیم» است. این است که هر صاحب قدرت و صاحب شوکتی، ولو آنکه از پای تا سر مسلح باشد چون به حریم کعبه می‌رسد باید سلاح خود را به زمین گذارد تا بندگان خدا ترسی از او نداشته باشند و نه تنها باید جنگ‌افزار را از خود دور سازند که باید زبان خود را، که می‌تواند سبب آزار خلق شود در اختیار بگیرد و مهار کند و از فشار بر روح و روان دیگران با استفاده از ابزار زبانی، که همان جدال باشد خودداری کند و حقیقت را نپوشاند و دهان به سخن زشت نیالاید و به دیگران فخر نفروشد تا تمرین مسلمانی کرده باشد که گفته‌اند «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسانِهِ» (۱)؛ مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبان او آسوده باشند.

احرام را «آغاز نماز بزرگ» نامیدیم. مگر نه این است که نمازهای واجب هر روزه خود را با تکبیره الاحرام آغاز می‌کنیم. آیا هرگز از خود پرسیده‌ایم چرا به آن «الله اکبر» ی که نماز را با آن آغاز می‌کنیم «تکبیره‌الاحرام» می‌گویند و چه نسبت و شباهتی میان آن «احرام» و این «حرام» وجود دارد؟ پاسخ این است که ما با گفتن «تکبیره‌الاحرام» در نماز، قدم به آستانه نماز می‌گذاریم و به یک معنا در آنجا

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۵۳

ص: ۳۳

هم محرم می‌شویم. در طول نماز، کارهایی را بر خود حرام می‌سازیم، چیزی نمی‌خوریم، روی از قبله بر نمی گردانیم، خنده شدید نمی کنیم، حرفی غیر از آنچه در نماز می‌توان گفت بر زبان نمی‌اوریم، قسمتهایی از بدن خود را می‌پوشانیم و ... و این حرمتها را تا پایان نماز حفظ می کنیم و این حریم را نمی‌شکنیم. اینجا نیز همین طور است، ما با «احرام» ج نیز مانند احرام نماز کارهایی را بر خود حرام می‌سازیم با این تفاوت که محدوده زمانی نماز چند دقیقه و محدوده زمانی حج، «چند روز» است و در نماز در جایی دور از کعبه و رو به کعبه ایستاده‌ایم و در حج در کنار کعبه، در حال جنب‌وجوش و حرکت و جابه‌جایی و خواب و بیداری هستیم و این دومی به زندگی واقعی و عینی ما نزدیک‌تر است تا اولی. در متن این زندگی باید احساس کنیم که در حضور خداوند هستیم و باید پیوسته حضور قلب داشته باشیم و این مقام میسر نمی‌شود مگر آنکه اندیشه‌ها و رفتارها و گفتارهایی را که می‌تواند ما را از خدا دور کند، از خود دور سازیم و بر خود حرام کنیم تا بتوانیم، حج، این نماز بزرگ را آغاز کنیم. در اینجا هم مثل نماز که احرام را با نیت و تکبیر آغاز و اعلام کنیم، نیت می کنیم و لبیک می گوییم و به دعوت خداوند خانه که ما را به خانه

ص: ۳۴

خویش مهمان کرده و فرا خوانده، پاسخ مثبت می‌دهیم و مانند کبوترهایی که با بالهای خسته از راه دور به ایوان و بام صاحب خانه خود رسیده باشند، زیر لب «تلبیه» می‌خوانیم و سرود بندگی و دوستی و عشق سر می‌دهیم و با کندن جامه‌های چرک‌آلود گناه و مصیبت و شکستن آینه‌های خودبینی، اشک می‌ریزیم و رو به جانب کعبه، به راه می‌افتیم و به هر فرازی و نشیبی که می‌رسیم عاشقانه و عارفانه با آوازی حزین زمزمه می‌کنیم که:

لَبَّیْکَ، اللّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ انَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَهَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ

بلی می‌گویم، خداوندا به تو بلی می‌گویم، بلی می‌گویم، به تو که بی‌شریکی، بلی می‌گویم همه سپاسها و ستایشها و نعمتها از آن توست، پادشاهی از آن تست، ترا شریکی نیست، به تو بلی می‌گویم

می‌گریم و می‌گوییم؛ می‌گویم و می‌گریم ...

ص: ۳۵

وقوف در عرفات

در آغاز اعمال حج تمتع، حاجی که معمولًا زودتر از ایام حج به مکه آمده است، محرم می‌شود و از مکه بیرون می‌رود به نحوی که بتوانـد از ظهر روز نهم ذیحجّه تا غروب آفتاب در عرفات بمانـد. بهتر است احرام در کنار خانه کعبه، یعنی در حجر اسـماعیل یا نزد مقام ابراهیم صورت گیرد. عرفات بیابانی مسـطح و وسـیع است در بیست و دو کیلومتری جنوب شـرقی مکه و حاجیان برای آنکه از وقـوف یعنی از مانـدن خـود در روز نهم در عرفـات مطمئن شونـد، شب روز هشـتم ذیحجّه، که به روز «ترویه» (۱) موسـوم است به طرف عرفات حرکت می‌کنند. کوچ ناگهانی نزدیك به دو میلیون زن و مرد حاجی به جانب عرفات، دیدنی و شنیدنی است.

۱- ترویه به معنی تأمین و تهیه آب آشامیـدنی است که در روز هشـتم صورت می‌گرفته و سـبب شـده تا این روز، روز ترویه نامیـده می‌شود

ص: ۳۶

گفته‌انـد «عرفـات» بـا عرفـان و معرفت هم‌ریشه است و حـاجی بـا یـک توقف اجبـاری نیم‌روزه، که معمولًا بـا مقـدمات آن به یک شبـانه‌روز بـالغ می‌شـود، خـود را برای درک و فهـم حقیقت حـج و معرفت به بـاطن آن و وقـوف به مقصـد و مقصـود از آن آمـاده می‌سازد. به نظر می‌رسـد که خداونـد چنین مقرر کرده که حج در زمانی نسبتاً طولانی انجام شود و حاجی کمابیش از شامگاه روز هشـتم در حـال احرام باشـد و در نخسـتین قـدم از مکـه، بیست‌ودو کیلومـتر فاصـله بگیرد و از این دورترین نقطه، یعنی عرفـات، که انـدکی هم بیرون از مرز منطقه‌حرم قرار دارد به تدریج و مرحله به مرحله خود را برای طواف و سـعی به کعبه نزدیک کند. خداوند در حج تمتع نخواسته است که حاجی وقتی به مکه می‌رسد به مسجدالحرام برود و بی‌درنگ در کنار کعبه در مدت یکی دو ساعت اعمالی را انجام دهـد و حـج خود را پایان یافته محسوب کند، بلکه گویی باید افتان و خیزان، مدتی در راه باشد و سالک طریق الی الله شود. حـاجی بایـد در نخستین مرحله در عرفـات توقف کنـد و در مرحله بعـد در مشـعر بمانـد، آنگاه به منا بیایـد که از عرفات و مشعر به مکه نزدیکتر است و در آنجا نیز اعمالی به جای آورد و مجنون صفت، منزل به منزل، و وادی به وادی، خود

ص: ۳۷

را به لیلی نزدیک و نزدیکتر کند و این حقیقت شیرین، اما آتشین را شخصاً تجربه کند که

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد

در عرفات غیر از توقف از ظهر روز نهم تا غروب آفتاب، عمل دیگری واجب نیست، اما حاجیان از این فرصت استفاده می کنند و شب نهم و روز نهم را با نماز و دعا می گذرانند و شیعیان مخصوصاً در بعدازظهر روز نهم، یعنی در همان ساعت توقف واجب، غیر از دعاها و زیارتهای متعدد و مختلف، از قبیل دعای روز عرفه حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام از صحیفه سجادیه، مخصوصاً دعای معروف عرفه امام حسین علیه‌السلام را دسته‌جمعی می‌خوانند و خود رادر حال و هوای معنوی حج قرار می‌دهند و در عرفات درس معرفت را از آموزگار بزرگ عرفان، یعنی حسین بن علی علیه‌السلام فرا می گیرند.

دعای عرفه، طولانی است و نه فقط آنان که به حج می‌روند و در عرفات توقف می کنند آن را می‌خوانند، بلکه بسیاری از حاجیان سالهای قبل و بسیاری از کسانی که هنوز به حج نرفته‌اند، نیز در روز عرفه هر کجا باشند این

ص: ۳۸

دعا را می‌خوانند. توضیح و تفسیر فقرات این دعا، که از این قلم البته برنمی‌آید، خود کتابی مفصل و مستقل است؛ برای آنکه به قدر تشنگی از این دریا چشیده باشیم، و با حاجیان در صحرای عرفات هم‌نفس و هم‌آوا شده باشیم، چند بخش از این دعا را نقل می‌کنیم. مرحوم حاج شیخ عباس قمی با نثر فارسی ساده و دلپذیر و صحیح و همه کس فهم خود در مفاتیح‌الجنان در مقدمه دعا آورده است:

«و از جمله دعاهای مشهور این روز دعای حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است. بُشر و بشیر پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که پسین (۱) روز عرفه در عرفات در خدمت آن حضرت بودیم، پس از خیمه خود بیرون آمدند با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان با نهایت تذلّل و خشوع، پس در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دستها را برابر رو برداشتند مانند مسکینی که طعام طلبد و این دعا را خواندند»

باری، دعای عرفه با حمد خداوند آغاز می‌شود و حضرت امام حسین علیه‌السلام، پس از ذکر بعضی از صفات

۱- پسین: عصر بلند و نزدیک به غروب آفتاب را گویند و در مقابل پیشین که به ساعات اولیه بعد از ظهر گفته می‌شود.

ص: ۳۹

خداوند شماری از نعمتهای بی‌پایان خداوند و عنایات و الطاف او را نسبت به خود برمی‌شمارد از جمله می گوید:

«ابْتَدَأْتَنی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ أَنْ أَکُونَ شَیْئاً مَذْکُوراً، وَ خَلَقْتَنی مِنَ التُّرابِ، ثُمَّ أَسْکَنْتَنی الأَصْلابَ، آمِناً لِرَیْبِ الْمَنُونِ، وَ اخْتلافِ الدُّهُورِ وَ السِّنینَ، فِلَم ازَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ الی رَحِمٍ، فی تَقادُمِ مِنَ الأَیّام الماضِیَهِ وَ القُرُون الخالِیَهِ»

تو به لطف خود پیش از آنکه چیزی باشم که از او یاد بتوان کرد، هستی مرا پدید آوردی. نخست از خاکم آفریدی و آنگاه در پشت پدران جایم دادی و از حوادث زمانه و آمد و شد روزگاران و سالیان آسوده‌ام داشتی، و من پیوسته در روزگاران پیشین و قرنهای گذشته از صلبی به رحمی کوچ می کردم»

لَمْ تُخْرِجْنی لِرَأفَتِکَ بی وَ لُطْفِکَ لی وَ احْسانِکَ‌الَیَّ فی دولَهِ ائِمَّهِ‌الکفرِ الَّذینَ نَقَضُوا عَهْدَکَ وَ کَذَّبُوا رُسُلَکَ لَکِنَّکَ اخْرَجْتَنی لِلَّذی سَبَق لی مِنَ الْهُدی، الَّذی لَهُ یَسَّرْتَنی وَفیهِ انْشَأتَنی

تو از فرط رأفت و لطف و احسانی که به من داشتی، مرا در حکومت رهبران کفر که پیمان ترا شکسته‌اند و پیامبران ترا تکذیب کرده‌اند، به دنیا نیاوردی، بلکه مرا در آن دوران هدایتی به دنیا آوردی که پیش از

ص: ۴۰

من حاصل شده بود و تو مرا برای آن آماده ساخته بودی و ایجاد کرده بودی،

امام حسین علیه‌السلام در این فقره از دعا، خدا را شکر می‌کند که او را در دوران حکومتهای کفر و شرک به دنیا نیاورده بلکه به او لطف و مرحمت کرده و زندگی او را در دوران بعد از ظهور پیامبر اسلام (ص) مقدر ساخته است. جایی که حضرت سیدالشهدا با آن همه پاکی طینت و صفای باطن، به سبب زندگی در جامعه‌دینی و در سایه‌حکومت و هدایت الهی خدا را این چنین شکر می‌کند، تکلیف دیگران روشن است. از این فقره دعا می‌توان نتیجه گرفت که تأثیر حکومت دینی در ایجاد یک جامعه الهی و نیز نقش عوامل اجتماعی در رشد معنوی و سعادتمندی تک تک افراد به اندازه‌ای زیاد است که امام حسین علیه‌السلام نیز به زندگی در پناه چنان حکومتی احساس افتخار می‌کند و نیز می‌توان نتیجه گرفت که ما چه اندازه باید نسبت به تربیت خود و فرزندانمان در جامعه‌های غیر دینی نگران و حساس باشیم.

پس از آن، امام حسین علیه‌السلام، نعمتهای خود را به خود همچنان برمی‌شمرد و سرانجام عجز خویشتن را از شکر آن نعمتها به زبان می‌آورد و می‌گوید:

ص: ۴۱

لَوْ حاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَى الأَعصارِ، وَ الأَحْقابِ لَوْ عُمِّرْتُها، أنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ واحِدَهٍ مِنْ أَنْعُمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذلِكَ، الّا بِمَنِّكَ المُوجَبِ عَلَيَّ بِهِ شُكْرَكَ ابَداً جَديداً، وَ ثَناءً طارِفاً عَتيداً

أَجَلْ وَلَوْ حَرَصْتُ انَا وَ العادُّونَمِنْ انامِكَ انْ نُحْصِيَ مَدى إنعامِكَ سالِفِهِ و آنِفِهِ ما حَصَرْناه عَدَداً، وَلا أَحْصَيْناه امَداً

هَيهاتَ انّى ذلِكَ وَ أَنتَ المُخْبِرُ فى كِتابِكَ النّاطِقِ، وَ النَّبأ الصّادِقِ: وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لا تُحْصُوها»

پروردگارا، اگر روزگاری دراز عمر می‌کردم و می‌خواستم در آن عمر دراز شکر یکی از نعمتهای ترا به جای آورم نمی‌توانستم، مگر آنکه لطف و نعمت تو دستگیرم می‌شد، که آن هم خود دائماً موجب شکری جدید و ستایش نو می‌شد. آری، اگر من و همه آفریدگان تو که شمارنده هستند با اشتیاق بخواهیم نعمتهای گذشته و آینده ترا، به شمار آوریم هرگز نه به عدد آن دست توانیم یافت و نه به کرانه‌های دور آن، هیهات که چنین کاری میسر نیست، زیرا تو در کتاب گویا و خبر راست خود به ما خبر داده‌ای که «اگر نعمت خدا را بشمارید آن را به شمار در نتوانید آورد».

در اینجا هر فارسی‌زبانی که دیباجه گلستان را خوانده

ص: ۴۲

باشد، به یاد سعدی می‌افتد که گفته است:

منت خدای را عزوجل که طاعتش مموجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب

از دست و زبان که بر آید کز عهده‌شکرش به درآید

در میانه دعا، در مفاتیح آمده است که «پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال و اهتمام نمودن در دعا وآب از دیده‌های مبارکش جاری بود، پس گفت:

اللّهُمَّ اجْعَلْنی أخْشاکَ کَأَنّی أراکَ، وَ أَسعِدنی بِتَقواکَ وَ لا تُشْقِنی بِمَعْصِیَتِکَ، وَخِرْلی فی قَضائِکَ، وَبارِکْ لی فی قَدَرِکَ، حَتّی لا أُحِبَّ تَعْجِیلَ ما أَخَّرْتَ وَ لا تَأْخِیرَ ما عَجَّلْتَ

اللّهُمَّ اجْعَلْ غِنایَ فی نَفْسی، وَ الیَقینَ فی قَلْبی، وَ الإخْلاصَ فی عَمَلی، وَ النُّورَ فی بَصَری، وَ البَصیرهَ فی دِینی، وَ مَتِّعنی بِجَوارِحی، وَ اجْعَلَ سَمْعی وَ بَصَریَ الوارِثَیْنَ مِنّی، وَ انْصُرْنی عَلی مَنْ ظَلَمَنی، وَ أَرِنی فِیهِ ثاری وَ مَآرِبی، وَ أَقِرَّ بِذلِکَ عَیْنی.

خداوندا مرا چنان از خودت ترسان کن که گویی ترا می‌بینم، مرا به برکت تقوای خودت سعادتمند گردان و به سبب نافرمانی از خود تیره روزم مساز و برایم

ص: ۴۳

در قضای خود خیر و در قـدر خود برکت پیش آور، تا بدان حد که من نه دوست داشـته باشم آنچه را که به تأخیر انداخته‌ای، پیش اندازی و نه آنچه را که پیش انداخته‌ای به تأخیر اندازی.

بارالها، به من جانی بی‌نیاز از دیگران و قلبی مطمئن و عملی خالص و دیده‌ای بینا و دینی همراه با بینش و بصیرت عطا کن.

بارالها، مرا از نیروی اندامهایم بهره‌مند ساز و چشم و گوش مرا برایم باقی بدار.

الهی، مرا بر آن‌کس که بر من ستم می‌کند پیروز گردان و انتقام و آرزوهای مرا برآورده ساز و آن را مایه روشنی چشمم گردان.

ناله و دعا و آه و زاری اوج می‌گیرد و حضرت می‌فرماید:

إِلهی إِلی مَنْ تَکِلُنی؟ إِلی قَریبٍ فَیَقْطَعُنی أَمْ إِلی بَعیدٍ فَیَتَجَهَّمُنی؟ أَم إِلَی المُسْتَضْعَفینَ لی وَ أَنْتَ رَبّی وَ مَلیکُ أَمری؟ اشکُو الَیْکَ غُربَتی، وَ بُعْدَ داری، وَ هَوانی عَلی مَنْ مَلَّکْتَهُ أَمْری.

خدایا مرا به که وا می‌گذاری، به نزدیکانی که از من خواهند برید و یا به آنانکه با من دشـمنی می‌کنند، یا به کسانی که مرا خوار و ضعیف می‌خواهند؛ و حال آنکه پروردگار من و صاحب اختیار من تویی، از غم غربت

ص: ۴۴

و دوری از منزل و مأوای خویش به تو شکوه و شکایت می‌کنم و از خواری خویش نزد آنان که اختیار کار مرا به آنها سپرده‌ای به تو پناه می‌برم.

امام حسین علیه‌السلام که در تمام طول دعا رو به کعبه ایستاده، خدا را در ضمن دعا با این اوصاف یاد می‌کند:

لا الهَ الّا انتَ، رَبَّ البَلَدِ الحَرامِ، وَ المَشْعَرِ الحَرام، وَالبَيتِ العَتيقِ الَّذى أَحْلَلْتَهُ البَرَكَهَ، وَ جَعَلْتَهُ لِلنّاسِ أَمْناً

خدایی جز تو نیست، تویی که خداوند این شهر محترمی و خداوند مشعرالحرامی، خداوند این خانه کهنی، خانه‌ای که آن را سرشار از برکت ساختی و پناهگاه مردم قرار دادی.

امام سوم عزیز و ارجمند ما، ناله‌های عاشقانه و گریه‌ای عارفانه خود را با این عبارات ادامه می‌دهد:

يا مُقَيِّضَ الرَّكْبِ لِيُوسُفَ فِى البَلَدِ الفَقْرِ وَ مُخْرِجَهُ مِنَ الجُبِّ وَ جاعِلَهُ بَعْدَ العُبُوديَّهِ مَلِكاً

ای آنکه کاروان را برای یوسف به بیابان خشک آوردی و او را از نهانگاه چاه بیرون کشیدی و از بندگی به پادشاهی رساندی.

يا رادَّهُ عَلى يَعْقُوبَ بَعْدَ أنِ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الحُزْنِ فَهُوَ كَظيمٌ

ای خدایی که یوسف را به همو بازگرداندی، همو که چشمانش از غم سفید گشته بود و اندوه خویش را

ص: ۴۵

پنهان می‌داشت.

یا کاشِفَ الضُّرِّ وَ البَلْوی عَن أَیُّوبَ

ای آنکه درد و رنج ایوب را برطرف ساختی.

وَ مُمْسِکَ یَدَیْ إبراهیمَ عَنْ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ کِبَرِ سِنِّهِ وَ فَناءِ عُمْرِهِ

ای آنکه دستهای ابراهیم را از بریدن سر فرزندش در پیری و پایان عمر، بازداشتی.

یا مَنِ اسْتَجابَ لِزَکَرِیّا فَوَهَبَ‌لَهُ یَحْیی وَ لَمْ یَدَعْهُ فَرْداً وَحیداً

ای آنکه دعای زکریا را اجابت نمودی و یحیی را به او عطا کردی و او را تک و تنها نگذاشتی.

یا مَنْ أَخْرَجَ یُونُسَ مِنْ بَطْنِ الحُوتِ

ای آنکه یونس را از شکم ماهی رها ساختی.

یا مَنْ فَلَقَ البَحْرَ لِبَنی اسرائیلَ فَأَنجاهُمْ، وَ جَعَلَ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ مِنَ المُغْرقینَ

ای آنکه دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافتی و آنان را نجات دادی و فرعون و سپاهش را غرق کردی.

به قول صاحب مفاتیح، اشک مانند دو مشک از چشمان امان حسین سرازیر است و او سر به سوی آسمان بلند کرده، گاه از نعمتهای خدا یاد می‌کند، گاه از ضعف و فقر و مسکنت خویش، و گاه به دعا از خداوند خیر و نور و یقین و اخلاص و بصیرت و برکت و عافیت و رزق و روزی

ص: ۴۶

می‌خواهـد و همه جـا دعـا را بـا مضـامین و عبارات قرآنی درهم می‌آمیزد و کم‌کم با عباراتیاین چنین در شامگاه روز عرفه، به پایان دعا نزدیک می‌شود:

اللّهُمَّ إِنّا نَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ فی هذِهِ العَشِیَّةِ الَّتی شَرَّفْتَها وَ عَظَّمْتَها بِمُحَمَّدٍ نَبِیِّک، وَ رَسُولِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَأَمینِکَ عَلی وَحْیِکَ، البَشیر النَّذیرِ، السِّراجِ المُنیر، الَّذی أَنْعَمْتَ بِهِعَلَی المُسْلِمینَ، وَ جَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلعالَمینَ.

خداونـدا در این شامگاه رو به سوی تو کرده‌ایم، شامگاهی که تو آن را به برکت محمـد شـرافت و بزرگی بخشـیده‌ای، محمدی که پیـامبر و رسول و برگزیـده‌تو از میـان خلق تو و امین وحی توست، پیامبری که مژده بخش است و بیم‌دهنـده و چراغی تابناک که به وجود او به مسلمانان نعمت بخشیدی و او را مایه رحمت برای جهانیان ساختی.

حاجی در عرفات با خواندن این دعا به خود می‌آید و به مولا و مقتدای خود حسـین بن علی علیه‌السـلام تأسـی می‌کند و در می‌یابد که وقوف در عرفـات چه مقـدمه عرفـانی زیبایی برای ورود در عرصه حـج است. او همچنین فرصتی پیـدا می‌کنـد تا از طریق دعای عرفه بـا بعـد عرفـانی و مناجـاتی امـام حسـین آشـنا شـود. وی که از حسـین بن علی جز اخبـار و حوادث چنـد روزه‌عـاشورا و کربلا چیزدیگری نشنیده و

ص: ۴۷

نمی‌دانـد اکنون چهره دوست‌داشـتنی دیگری از او را تماشا می‌کند، چهره مردی، که خود در دامن علی تربیت شده و فرزندی مانند امام سـجاد، صاحب صـحیفه سـجادیه را در دامن خود تربیت کرده است. حاجی در عرفات از کلام امام حسین علیه‌السلام بوی عطر دعـای کمیل و دعاهای صـحیفه را می‌شـنود و در یک کلام توجه پیـدا می‌کنـد که مظلومیت در کربلا، تنها یک عنصـر از مجموعه شخصـیت امام شـهید اوست و آن پروانه‌ای که در کربلا در آتش شـهادت سوخته است، چه بالهای سفید عرفانی لطیفی داشته و چه اندازه پاک و خداترس و خداپرست و خدادوست بوده است.

ص:۴۸

ص: ۴۹

شبی در مشعر

اینکه گویند به عمری شب قدری باشد مگر آن است که با دوست به پایان آرند

«سعدی»

همزمان با غروب آفتاب در صحرای عرفات، حاجیان نماز مغرب و عشا می‌خوانند و به سوی مشعر به راه می‌افتند، مشعر، که نام دیگر آن «مزدلفه» است، میان «عرفات» و «منا» قرار دارد و در محدوده حرم واقع است، اکنون حاجی پس از توقف در عرفات، آماده حرکتی دیگر می‌شود و از منزلی به منزل دیگر می‌رود برای توقفی دیگر. وقوف در مشعر از اعمال واجب حج است و حاجی باید آن را با نیت و به قصد عبادت انجام دهد. زمان قطعی و مسلم این توقف، از سپیده‌دم روز دهم ذیحجّه است تا طلوع آفتاب همان روز، که در حدود یک ساعت‌ونیم به طول می‌کشد، هر چند حاجیان احتیاط می‌کنند و بعد از مغرب از عرفات راهی مشعر می‌شوند و شب را در آنجا می‌مانند.

ص: ۵۰

حاجی در مشعر در انتظار عید قربان است و بر او واجب است که در ساعت تولد این روز یعنی در فاصله طلوع فجر تا طلوع خورشید در مشعر بماند. مشعر در شب دهم ذیحجّه دیدنی است. دو میلیون زن و مرد، همه در لباس احرام در عرض چند ساعت خود را از عرفات به این وادی می‌رسانند و چون برخلاف عرفات و منا، قصد ماندن در روز را در آنجا ندارند، دیگر از چادر و خیمه خبری نیست و کسی سرپناهی برپا نمی‌کند. حاجیان دسته دسته در بیابانی که در کنار کوه افتاده، برای خود حاجی پیدا می‌کنند و زیراندازی می‌گسترانند و در دل طبیعت و زیر آسمان شب را به روز می‌آورند و با سری پرشور و دلی آکنده از شوق و امید، به خواندن دعا و یاد خدا مشغول می‌شوند و زبان حالشان این بیت سعدی است که می‌گوید:

چه روزها به شب آورده‌ام در این امید که با وجود عزیزت شبی به روز آرم

بسیاری به نماز شب می‌ایستند و جمع کثیر دیگری به گردآوری سنگریزه مشغول می‌شوند تا برای فردا که قرار است شیطان را با آن سنگریزه‌ها بزنند، آماده باشند. گردآوری سنگریزه از جمله اعمال مستحب مشعر است. سپیده‌دم با صدای اذان اعلام می‌شود آنها که خوابیده‌اند بیدار می‌شوند و این بیداری و برخاستن دیدنی است.

ص: ۵۱

میلیونها نفر انسان سپیدپوش که شبیه‌ترین جامه‌ها به کفن را در بردارند، در صحرایی وسیع ناگهان از خواب برمی‌خیزند و به پا می‌ایستند. گویی قیامت برپا شده و اسرافیل در صور دمیده است و اینجا نه صحرای مشعر، بلکه صحرای محشر است و این نه بیداری خفتگان که زنده شدن دوباره‌مردگان در قیامت است. حاجی با دیدن چنین منظره‌ای از خود می‌پرسد به راستی در فردای قیامت چه خواهد کرد و سرنوشت او در پیشگاه خداوند چه خواهد بود؟

حاجیانی که هر یک در شهر و دیار خود سروسامانی داشته‌اند، اکنون آن همه را به جا نهاده و به دیدار دوست آمده‌اند تا در خانه خدا میهمان خدا شوند. در این میهمانی، برخلاف میهمانیهای دیگر که صاحب خانه انتظار دارد میهمان جامه‌های گرانقیمت و فاخر و رنگارنگ بپوشد، خداوند که میزبان است، میهمانان خود را تنها با ساده‌ترین جامه می‌پذیرد و انان را در دامن طبیعت و زیر آسمان و روی زمین می‌خواباند.

در کوی ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

چنین است که انسان از تعلقات و وابستگیها و دلبستگیها ولو برای مدتی کوتاه و چند روزه، دور می‌شود و مجالی

ص: ۵۲

پیدا می‌کند تا به دور از همه آنچه حجاب و مزاحم است، دقایق و ساعاتی در خود فرو رود و از خود بپرسد «من کیستم؟»، «از کجا آمده‌ام؟»، «به کجا خواهم رفت؟»، «آن‌که مرا به اینجا آورده و از اینجا می‌برد کیست؟»، «چه باید بکنم؟»، «چه امیدی می‌توانم داشته باشم؟». اینها همان سؤالات اساسی و ابدی انسانهاست، پرسشهایی است که گریبان هیچ‌کس را رها نمی‌کند و هیچ‌کس از آنها رهایی ندارد.

وقتی آفتاب در مشعرالحرام طلوع می‌کند، عید قربان آغاز می‌شود و حاجی با دلی امیدوار به سوی منا به راه می‌افتد. تجربه‌ای که از توقف در مشعر آموخته ارزشمند است. یک شب زندگی در دامن طبیعت، طبیعت خدا، نه طبیعت ماده؛ طبیعتی که همه چیز آن به خدا تعلق دارد و او حتی حق ندارد خاری از زمین برکَند و بشکند و موری را از خود بیازارد.

جستجو در خاکهای مشعر برای پرکردن یک کیسه از سنگریزه‌هایی که می‌خواهد به شیطان بزند و نماز و دعا و مناجات شبانه و یاد خدا، در او نوعی آگاهی و خودآگاهی ایجاد می‌کند تا دوست و دشمن خود را بشناسد. حاجی با چنین کوله‌باری از تجربه معنوی صبح روز عید قربان از مشعر قدم در راه منا می‌گذارد تا یک منزل دیگر به مقصد نزدیکتر شود.

ص: ۵۳

منا

چنانکه گفتیم حاجیانی که جامه سپید و ساده احرام دربردارند و شب خویش را در مشعر به روز آورده‌اند پیش از طلوع خورشید آماده حرکت از مشعر می‌شوند و با مشاهده نخستین پرتوهای آفتاب روز دهم ذیحجّه به سوی منا سرازیر می‌گردند. روز عید قربان است و مسلمانان در سراسر عالم اسلام به یاد کعبه و حج و حجاج کعبه جشن گرفته‌اند و در این میان جشن و سرور حاجیانی که از جای جای جهان به حج آمده‌اند و خود را به کنار کعبه رسانده‌اند دیدنی‌تر از همه است. آنان که عمری در دل تمنای منا داشته‌اند اکنون آرزوی خود را در این سرزمین آرزوها برآورده می‌بینند.

کاروان عاشقان از مشعر به منا در حرکت است. جمعی سواره و بسیاری پیاده سرور خوانان خود را به منا نزدیک

ص: ۵۴

می کنند، سرود آنان دعاهایی است که به صورت دسته‌جمعی با هم می‌خوانند و در آنها خدا را به بزرگی یاد می کنند. آغاز و انجام این کاروان که بیش از چهارده قرن است همه ساله در چنین روزی این مسیر را طی می کند، پیدا نیست.

منا از مشعر چندان دور نیست چنانکه از مکه هم دور نیست. حاجی پس از یکی دو ساعت راهپیمایی به منا می‌رسد تا روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذیحجّه در آنجا بماند. او مکلف است در شبهای یازدهم و دوازدهم در منا باشد و به اصطلاح در آنجا «بیتوته» کند و این بیتوته از جمله واجبات حج است که باید با نیت و به قصد قربت صورت پذیرد.

منـا سـرزمین چادرهـاست، در همه سو کران تا کران خیمه‌هایی برپا شـده تا حاجیان روزها و شـبهای اقامت در منا را زیر آنها سپری کنند، چادرهایی سفید برای میهمانانی سپیدپوش. اولین عمل واجی که حاجی می‌باید در منا انجام دهد، «رمی جَمَره عقبه» است. در منا سه سـتون سنگی ساده برپاست که به آنها به ترتیب «جمره أولی» و «جمره وُسطی» و «جمره عَقَبه» می گویند. حاجی مکلف است در روز عید قربان هفت سنگ به جمره عقبه بزنند. در

ص: ۵۵

روزهای یازدهم و دوازدهم نیز بر او واجب است تا بار دیگر به سراغ جمرات برود و به هر سه جمره سنگ بزنند.

حاجی در منا جمعاً هفت بار به جمرات سنگ می‌زند؛ یک بار روز عید قربان به جمره عقبه و دو نوبت در روزهای یازدهم و دوازدهم به هر سه جمره و در هر بار می‌باید مطمئن شود که هفت سنگ به هر جمره زده است. در اینجا ممکن است برای بعضی این سؤال پیش آید که آیا واقعاً این ستونهای سنگی شیطانند؟ معلوم است که چنین نیست. شیطان که از خاک و سنگ آفریده نشده، بلکه از آتش آفریده شده است وقتی هم که خدا به او امر کرد به آدم سجده کند و او تکبر کرد و سجده نکرد، دلیلی که آورد همین بود که گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و اور ا از خاک»

قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

(اعراف: ۱۲)

پس چرا ما به این ستونهای سنگی، که همه ساله قاعدتاً آنها را تعمیر و مرمت هم می‌کنند تا فرو نریزند، شیطان می‌گوییم و چرا به آنها سنگ می‌زنیم؟ پاسخ این است که این ستونهای سنگی تمیل و نماد و نشانه شیطان است، نه

ص: ۵۶

خود شیطان، خداوند از ما خواسته است در دل و در اندیشه از شیطان بیزاری بجوییم و این نیت قلبی را که محسوس نیست با یک عمل محسوس، که همین زدن سنگ است به یک ستون، در خارج از قلب و ذهن خود، مجسّم و آشکار کنیم.
این ستونها به بتهایی که مشرکان در زمان پیامبر می‌پرستیدند شبیه‌ترند تا به شیطان و مانع بزرگی که در زمان بعثت سر راه پیامبر بود همین بت‌پرستی بود. مشرکان حتی خانه کعبه را هم از همین بت‌های سنگی و چوبی پر کرده بودند و پیامبر روز فتح مکه، به کمک علی علیه‌السلام، همه آنها را در هم شکست و به دور ریخت. اما نکته مهم و قابل توجه این است که با وجود این شباهت، این ستونها، رمز و نشانه شیطان معرفی شده‌اند نه بت و در حج از ما خواسته نشده است که به بت سنگ بزنیم و از بت اظهار نفرت کنیم، بلکه خواسته شده به شیطان سنگ زنیم. دلیل این امر این است که گرفتاری امثال ما که مسلمانانیم و به حج آمده‌ایم، بت‌پرستی نیست، بلکه دنباله‌روی از شیطان است. این است که خداوند از ما خواسته است در حج و در آستانه ورود به مکه و طواف به گرد کعبه، که تمثیل و نشانه و نماد خداپرستی و توحید

ص: ۵۷

است، شیطان را از خود برانیم و پیش از بیعت با خداوند در مسجدالحرام، بیعت خود را با شیطان فسخ کنیم. همان‌طور که در کلمه توحید، یعنی در شعار اصلی ما مسلمانان که «لا اله الا الله» است، «لا اله» قبل از «الا الله» آمده و نفی هر معبودی غیر از خدا، مقدمه ایمان به خدا و شرط لازم آن دانسته شده است، در حج نیز، حاجی مکلف شده است تا پیش از رسیدن به مکه و کعبه، ابتدا در منا، با «رمی جمرات» یعنی سنگ زدن به شیطان، «لا اله» بگوید تا برای «الا الله» آماده شود. او که می‌خواهد درِ دل را به روی خدا باز کند، باید ابتدا غیر خدا و دشمن خدا را از خانه دل بیرون کند تا خانه برای پذیرایی از این میهمان آماده شود، که گفته‌اند:

آئینه شو جمال پری پیکران طلب

جاروب زن به خانه، سپس میهمان طلب

اما باید پرسید که این شیطان که همه از دست او می‌نالند و او را لعن و نفرین می‌کنند کیست و چیست؟ اگر واقعاً همه گرفتاریها و بدبختیهای انسان ناشی از وجود شیطان لعین و رجیم است، چرا خداوند او را آفرید تا ما را گمراه کند و در دنیا این همه سیاه‌دلی و تیره روزی و گناه و گرفتاری ایجاد کند. چرا خداوند شیطان را در همان روز خلقت آدم، به جرم نافرمانی، به جهنم نفرستاد و چرا به او تا

ص: ۵۸

قیامت مهلت داد و چرا به او اجازه و امکان داد تا بندگان خدا را، وسوسه کند و در راهشان دام بگستراند و آنها را به دنبال خود بکشاند؟ آیا بهتر نبود جلوی آب این چشمه در همان سرچشمه با یک «بیل» بسته می‌شد و کار به اینجا نمی‌رسید که حالا دیگر با یک «پیل» هم نتوان از این سیلاب مهیب گذشت؟ آیا اصولًا فلسفه خلقت شیطان و رابطه او با انسان و خدا، امری قابل فهم است یا اینکه عقل و خرد این مسئله را برنمی‌تابد و درک و هضم نمی‌کند و مسئله شیطان از دایره‌عقل و عقلانیت بیرون است و خداوندی که خودش شیطان را آفریده و او را به جان ما انداخته، حالا اینجا در حج از ما خواسته است با پرتاب چند سنگریزه به یک ستون سنگی مشکل را حل کنیم! اگر جسارت نباشد، شاید به ذهن بعضی همان چیزی بگذرد که به ذهن آن شاعر رسیده بود و نعوذبالله، خطاب به خداوند، گفته بود:

اگر ریگی به کفش خود نداری

چرا بایست شیطان آفریدن؟

حقیقت این است که شیطان هرچه باشد و هر سرشت و سرگذشتی داشته باشد در عالم آفرینش یک «واقعیت» است و وجود او هم قابل فهم است و هم ضروری است.

ص: ۵۹

بودن شیطان در عالم هستی به معنی مجبور بودن انسان به گناه نیست. البته شیطان ما را وسوسه می‌کند اما این ماییم که وسوسه‌او را می‌پذیریم و به دل راه می‌دهیم و گناه می‌کنیم. وجود شیطان به معنی وجود وسوسه و جاذبه در بدیها و زشتکاریهاست، اما به معنی آن‌نیست که ما در اطاعت از او از خود اختیاری نداریم.

اجازه دهید مثالی بزنیم. در استفاده از رادیو و تلویزیون حداقل دو چیز لازم است، یکی دستگاه فرستنده و دیگری دستگاه گیرنده. اگر دستگاه فرستنده‌ای وجود نداشته باشد و امواجل حاصل صوت یا تصویر از بالای یک برج بلند یا ماهواره در فضا منتشر نشود، دستگاه گیرنده‌ای که در دست ما یا در خانه ماست، یعنی همین رایدو و تلویزیونهای معمولی ما، هر چند هم سالم و بی‌عیب باشد، چیزی نشان نخواهد داد و حرفی نخواهد زد، چون چیزی در فضا پخش نشده تا آن را بگیرد و به ما بدهد. همین طور اگر فرستنده‌ای باشد و امواجی ارسال کند اما گیرنده‌ای نباشد یا باشد و روشن نباشد، یا روشن باشد اما موج و کانالش با فرستنده هماهنگ و مطابق نباشد، باز هم کار به نتیجه نمی‌رسد. حال گوییم وجود شیطان به معنی وجود

ص: ۶۰

یـک برج فرسـتنده فعّال امواج وسوسه گناه است در عالم و دل ما به منزله همان دسـتگاههای گیرنـده، یعنی همان رادیو و تلویزیون معمولی است، که تـا آن را روشن نکنیم و موج و کانال آن را با موج و کانال فرسـتنده هماهنگ و میزان نکنیم و جهت آنتن آن را متوجه سمت موجی که از فرستنده می‌آید نکنیم، چیزی دریافت نخواهیم کرد.

این مـاییم که امـواج وسـوسه شـیطان را در گیرنـده‌های دل خود می‌گیریم و این مـاییم که گیرنـده‌خود را روشن می‌کنیم و خود را «گیرنده» می‌کنیم. آیا وجود فرسـتنده در جهان و وجود امواج در فضا، به خودی خود هیچ کسی را مجبور می‌کند که آن امواج را، علی‌رغم میـل و اراده خود، بشـنود و ببینـد؟ وجود شـیطان هم در عـالم، به معنی مجبور بودن ما در ارتکاب گناه نیست. در برقراری رابطه بـا شـیطان، گیرنـده، «دل» مـاست و این مـایی که «دل» خـود را، که همـان «خود» مـاست به اراده و اختیـار خود به روی امواج وسوسه شیطان می‌گشاییم، پس با آنکه شیطان در عالم هست، ما مختاریم و مجبور نیستم و چون مختاریم، مسئولیم.

قرآن همین مطلب را به روشنی در آیه ۲۲ سوره ابراهیم بیان می‌کند، آنجا که می‌گوید:

وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمَّا قُضِیَ الأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِ

ص: ۶۱

وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ

آنگاه که کار به پایان رسد شیطان گوید خدا به شما وعده‌ای داد که راست بود و من نیز به شما وعده‌ای دادم اما پیمان‌شکنی کردم، من بر شما تسلطی نداشتم، تنها شما را دعوت کردم، شما هم دعوت مرا پذیرفتید، پس مرا ملامت نکنید بلکه خود را ملامت کنید، نه من فریادرس شما هستم و نه شما فریادرس من، من آنچه را که شما قبلًا مرا در آن [با خدا] شریک می‌دانستید انکار می‌کنم، به راستی که ستمگران عذابی دردناک دارند.

در سوره حجر نیز همین نکته به بیانی دیگر آمده است، آنجا که خداوند خطاب به شیطان می‌گوید:

إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ

(حجر: ۴۲)

به راستی که ترا بر بندگان من تسلطی نیست، مگر آن گمراهانی که خود به دنبال تو آیند.

اگر شیطان خلق نمی‌شد، البته دیگر وسوسه‌ای برای گناه کردن در عالم نبود، اما در آن صورت دیگر گناه نکردن

ص: ۶۲

هنری نبود. دیگر گناه نکردن ارزشی نداشت. اگر جاذبه زمین نباشد و وزن و سنگینی در عالم طبیعت نباشد، دیگر راه رفتن در سر بالایی مشکلی نخواهد بود و زمین نخوردن در سرازیری هنری نیست. فضانوردانی که از میدان جاذبه‌زمین خارج می‌شوند، اگر در عالم بی‌وزنی در فضا دهها بار معلق بزنند هنری نکرده‌اند، هنر از آنِ ورزشکاری است که در حضور جاذبه‌نیرومند زمین می‌تواند حداکثر دو بار قبل از فرود، معلق بزند و مدال طلا بر گردن بیاویزد و صاحب افتخار شود.

آن کس که آرزو می‌کند که ای کاش شیطان آفریده نمی‌شد، در واقع اصل واقعیت «ارزش» و «ضد ارزش» و «خوبی و بدی» و «فضیلت و رذیلت» و «ثواب و گناه» را منتفی می‌کند. باید جاذبه‌زمین باشد و وزن و سنگینی در اشیا وجود داشته باشد تا معلوم شود چه کسی پهلوان و قهرمان است و چه کسی ضعیف و سست عنصر. آنکه به اصل خلقت شیطان اعتراف می‌کند، نمی‌خواهد مسئله را حل کند، بلکه می‌خواهد صورت مسئله را پا ک کند!

اگر در سرازیری، جاذبه‌ای در کار نباشد و کششی رو به پایین وجود نداشته باشد آن کوهنورد ماهری که خود را با

ص: ۶۳

هنرمندی از سقوط حفظ می‌کند و نگاه می‌دارد، به هیچ وجه مستحق تحسین و تمجید نیست. در عالم رفتار آدمی هم باید بگوییم اگر شیطان نبود و ما را به جانب بدیها وسوسه نمی‌کرد و نمی‌کشید دیگر «تقوی» معنی و مفهومی نداشت. تقوی چیزی جز همین خود نگهداری و خویشتن‌داری در مقابل جاذبه‌ها و وسوسه‌های شیطانی نیست. باید کشش و جاذبه‌ای در کار باشد تا فرق آن کس که تسلیم آن می‌شود و آن کس که در برابر آن مقاومت می‌کند، معلوم شود. ارزش انسانها از همین جا معلوم می‌شود و آنچه آنانرا مستحق پاداش و مستوجب کیفر می‌کند همین است.

باری، پرتاب سنگریزه به یک ستون سنگی در آستانه طواف به دور کعبه، یک عمل تمثیلی و نمادین است، یک عمل رمزی است و معنی آن این است که حاجی که شب قبل خواب را در مشعرالحرام بر خود حرام کرده و با دست خود از لابلای خاکهای آن بیابان سنگریزه جمع کرده، اینک با پرتاب آنها به سوی ستونی که آن را شیطان فرض می‌کند، عزم و نیت و تصمیم خود را برای دست شستن از گناه و زشتکاری و تسلیم نشدن به جاذبه‌ها ووسوسه‌های شیطان، به صورت محسوس و ملموس اعلام می‌کند و با

ص: ۶۴

این علم ظاهری، نیت باطنی خود را نشان می‌دهد و آن را تقویت و تثبیت می کند. او در حقیقت این سنگها را به خود می‌زند، اما نه به «خود» خدایی خود، بلکه به «خود» شیطانی و شیطان‌پسند خود، به همان بخشی از وجود خود که قرآن آن را «نفس اماره» نامیده است.

همه از دست غیر می‌نالند سعدی از دست خویشتن، فریاد

ص: ۶۵

قربانی

پس از رمی جمره‌عقبه، قربـانی، دومین عمـل واجبی است که حـاجی در روز عیـد قربـان در منـا انجام می‌دهـد. بر هر کس که حج می‌گزارد واجب است گوسفند یا گاو یا شتری در راه خدا قربانی کند. اهمیت این عمل در مجموعه‌اعمال حج به اندازه‌ای است که نـام «عیـد قربان» از آن گرفته شـده است. حاجی بایـد حیوان سالمی را برای قربانی انتخاب کنـد که پیر و کور و لنگ و لاغر و شاخ شکسته نباشد و مستحب است که اگر بتواند خودش آن را سر ببرد.

درک راز و رمز قربانی آسان نیست. آنچه از کتب آسـمانی و خصوصاً قرآن فهمیـده می‌شود این است که قربانی، یعنی سـر بریـدن حیوانی در راه خدا به قصد تقرب به او، سابقه‌ای به درازی طول تاریخ بنی‌آدم دارد. قرآن می‌فرماید:

ص: ۶۶

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَىْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ ...

(مائده: ۲۷)

(ای پیامبر)، داستان دو پسر آدم را بازگو، هنگامی که برای تقرب به خدا قربانی کردند و از یکی پذیرفته شد و از دیگری نشد ...

در اسطوره‌ها و افسانه‌های بیشتر ادیان سخن از قربانی زیاد به میان آمده است و از مجموع آنچه در تاریخ ادیان و سرگذشت اقوام و قبایل فهمیده می‌شود می‌توان گفت که قربانی کردن، یکی از شعائر دیرینه دینی است. یک فرض این است که خداوند مؤمنان را در حج به بریدن سر گوسفند مأمور کرده است تا اگر از سر حیوان صفتی و ددمنشی میلی به خونریزی و جنگ و دشمنی در نهاد آنان نهفته است ارضا شود و فروکش کند. فرض طبیعی دیگر برای فهم این عبادت این است که بگوییم که انسان، با سر بریدن حیوان حلال گوشتی که جزیی از سرمایه‌زندگی و گاه وسیله تأمین معاش اوست، از آنچه دوست دارد و برایش مفید است می‌گذرد و چیز خوبی را که دارد تقدیم خدا می‌کند تا به حکم آیه

لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

هرگز به خیر و خوبی دست نخواهید یافت مگر آنکه از

ص: ۶۷

آنچه دوست دارید انفاق کنید.

(آل عمران: ۹۲)

عمل کرده باشد و آنچه به عمل قربانی ارزش می‌بخشد و مایه قرب انسانی به خدا می‌شود نیت است که همانا باید جلب رضای خداوند باشد. خداوند در قرآن درباره‌قربانی می‌فرماید:

لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ

(حج: ۳۷)

گوشت و خون قربانی به خدا نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد تقوای شماست.

به نظر می‌رسد این آیه می‌خواهد عقاید خرافی جاهلی را اصلاح کند و به کسانی که حیوانی برای خدا قربانی می‌کنند بفهماند که تصور نکنند خدا از گوشت و خون قربانی بهره‌ای می‌برد، بلکه در قربانی آنچه مهم است تقوا است و در هر عملی انچه آن را خدایی می‌سازد و نزد خدا معتبر و محفوظ نگه می‌دارد همانا روح و باطن عمل است، به شرط آنکه از سر اخلاص و بر پایه تقوی صورت گرفته باشد.

قربانی یک سنّت ابراهیمی است و نمی‌توان درباره قربانی در حج اندیشه کرد و به یاد ابراهیم پیامبر و فرزندش اسماعیل نیفتاد. مگر نه این است که خانه کعبه را ابراهیم و

ص: ۶۸

اسماعیل آباد کرده‌اند و حج یادرگار آنان است و مگر نه این است که خداوند به ابراهیم در خواب دستور داد تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او اطاعت کرد و اسماعیل نیز به حکم خدا گردن نهاد و گفت:

یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ

(صافات: ۱۰۲)

پدر جان، بدانچه مأموری، عمل کن، ان شاء الله مرا صبور خواهی یافت.

و ابراهیم کارد برگرفت و به دست خویش بر گردن جوان خویشتن کشید تا حکم خدا را اجرا کرده باشد. اما خداوند کارد را از بریدن بازداشت و فرشته وحی نازل شد و از جانب خدا به او گفت:

وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ

(صافات: ۱۰۲)

(ای ابراهیم): ما او را در ازای قربانی بزرگی، نجات دادیم.

آنجا، ابراهیم مأمور شد گوسفندی قربانی کند و این قربانی کردن به معنای قربانی حاجیان در حج شد.

به راستی چرا خداوند از ابراهیم خواسته بود تا فرزندش را قربانی کند. خداوند چگونه راضی می‌شد که ابراهیم به دست خود سر فرزند برومند و جوان خود را از

ص: ۶۹

تن جدا کند، آن هم فرزندی که با هزار امید وآرزو در سر پیری نصیب او شده بود؟ قاعدتاً می‌باید گفت که مقصود از این تکلیف سخت امتحان ابراهیم بوده است که آیا آماده است از عزیزترین چیزی که دارد بگذرد. آیا او در مراتب ایمان به درجه‌ای از یقین رسیده است که ولو آنکه فایده و حکمت و فلسفه یک عمل را نفهمد وقتی یقین کند که خداوند چنین خواسته، تسلیم محض شود و به قول حافظ، بگوید:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم، الحُکم لِلّه

یا به قول سعدی، بگوید:

بتا (۱) هلاک شود دوست در محبت دوست که زندگانی او در هلاک بودن اوست

و ابراهیم، خلیل الله بود، یعنی دوست خدا بود و دوست در راه دوست باید از هر چه دارد بگذرد. باری از این امتحان، هم ابراهیم سربلند بیرون آمد و هم اسماعیل، پدر برای رضای خدا، فرزند را به قربانگاه برد و پسر برای رضای خدا گردن به زیر تیغ داد تا معنی عبودیت و ایمان و یقین و اخلاص و تسلیم و رضا و صبر معلوم شود.

اکنون بر حاجیان واجب است در منا به ابراهیم اقتدا

۱- بِتا به کسر باء به معنی بهل تا، بگذار تا.

ص: ۷۰

کننـد و گوسـفندی قربـانی کننـد، امـا هر کس که این عبـادت واجب را در حـج به جا می‌آورد بایـد از خود بپرسـد آیا پیش از این اسـماعیل خود را به قربانگاه آورده است یا نه، آیا حاضر است در راه خدا از فرزند و مال و مقام و خلاصه از هر چیز که نزد او عزیز است بگذرد؟ اگر حاضـر نیست باید بداند که حج او حج ابراهیمی نیست. ابراهیم پس از موفقیت در امتحان، مأمور به قربانی کردن گوسفند شد، ما در کدام امتحان شرکت کرده‌ایم و در کدام امتحان موفق بوده‌ایم؟

ص: ۷۱

حلق

عمـل دیگری که بر حـاجی در منـا واجب است، تراشـیدن موی سـر یا حلق است. حاجی که از آغاز احرام جامه فاخر و عطر و زر و زیور و کفش و کلاه را که مایه تعیّن و تشخص او بود کنار نهاده، هنوز یک چیز دارد که به او زیبایی و امتیاز می‌بخشد و آن زلف و کاکلی است که بـدان می‌نازد و نصف زیبایی خود را بـدان مدیون است. اینک در منا خداوند تیشه دیگری به دست او می‌دهد تا ضربه دیگری بر بنای خودپرستی وارد آورد،

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

(حافظ)

آیا نمی‌توان گفت مقصود از این اعمال این است که ما برای قطع تعلق به دنیا و امتیازات و شئون آن تمرینی کرده

ص: ۷۲

باشیم؟ آیا همین زلف و زینت و سلاح و تاج و دیهیم نیست که ما را هم از خدا و هم از بندگان خدا جدا کرده و به خود مشغول داشته است؟ ما گرفتاران دام خویشتنیم و خداوند می‌خواهد در نماز بزرگ حج، بندهای این دام را یک به یک ببرد و بگسلد تا آزاد شویم و بتوانیم برای ادای نماز بزرگ حج، حضور قلب پیدا کنیم.

اکنون حاجی می‌تواند با گرفتن ناخنی یا چیدن اندک مویی تقصیر کند و از احرام خارج شود، گرچه هنوز اعمال مهمتری در پیش دارد و هنوز همه چیز بر او حلال نیست.

هنگامه طواف

پروانه‌وار گرد تو می‌گردم ...

حاجیانی که در منا رمی جمره عقبه و قربانی و حلق و تقصیر را انجام داده‌اند می‌توانند برای بجا آوردن بعضی از اعمال حج که مخصوص مسجدالحرام است به مکه بروند. آنچه واجب است بیتوته در مناست در شبهای یازدهم و دوازدهم ذیحجّه و آنچه از اعمال منا در پایان روز عید قربان باقی می‌ماند رمی جمرات سه‌گانه است در روزهای یازدهم و دوازدهم، که حاجی می‌تواند در منا بماند و پس از این اعمال به مکه برود و نیز می‌تواند بعد از تقصیر به مکه برود و پس از انجام اعمال مسجدالحرام، دوباره برای بیتوته و رمی جمرات به منا بازگردد. معمولًا بسیاری از حاجیان روز یازدهم از منا عازم مکه می‌شوند و قبل از غروب آفتاب دوباره به منا باز می‌گردند تا شب دوازدهم را در منا سپری کنند.

ص:۷۳

ص: ۷۴

حاجی که در غروب روز هشتم ذیحجّه در مکه محرم شده است، در شامگاه روز دهم نزدیک به چهل و هشت ساعت است که در لباس احرام به سر می‌برد. در این چهل و هشت ساعت وی حال یک نمازگزار را دارد و مکلف است تا محرمات احرام را رعایت کند. او به مسافری شبیه است که سفر خود را به سوی مکه از عرفات آغاز کرده، از آنجا به مشعر رفته و از مشعر به منا آمده و پس از مدتی سکون و حرکت و بیتوته و وقوف و دعا و نماز و مناجات، اکنون می‌خواهد به مکه بازگردد و به مسجدالحرام رود و پروانه‌وار گرد کعبه بگردد.

طواف اوج حج است و زیباترین و باشکوهترین منظره آن است. کعبه مرکز ثقل حج و طواف نقطه جوش و بالاترین حد جوشش آن است. اگر مشعر، محشر بود، طواف هنگامه است. مسجدی بزرگ، سپیدفام و بی‌سقف با خانه‌ای ساده و چهارگوش و در وسط آن، خانه‌ای سیاهپوش که خلقی سپیدپوش از همه جهان در یک جهت برگرد آن در حرکتی مدام‌اند؛ نه در یک حلقه و دو حلقه و ده حلقه، بلکه شاید در هزار حلقه به هم فشرده، تمام صحن مسجدالحرام از صفهای در هم فشرده طواف‌کنندگان پر است، فراتر از مسجد در زیر سقف و در طبقه دوم و

ص: ۷۵

طبقه سوم انبوه بی‌شمار مردم به گرد این خانه می‌چرخند.

عظمت طواف تماشایی است. هیبت آن همه را می‌گیرد. انسان بی‌اختیار به یاد ابراهیم علیه‌السلام می‌افتد، آن روز که او همسر خود هاجر و فرزند نوزاد وی اسماعیل را به اینجا آورد و دست دعا به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ

(ابراهیم: ۳۷)

خداوندا من بخشی از خانواده‌ام را در این وادی بی‌آب و علف در کنار خانه محترم تو سکونت داده‌ام، تو هم، چنان کن که دلهای مردم به سوی آنها مایل شود و بدانان از میوه‌ها و ثمرها روزی برسان، پروردگارا، دعای (مرا) بپذیر.

اینک بیش از چهارده قرن است که دعای ابراهیم به نیکوترین وجه مستجاب شده است و او می‌تواند هر صبح و شام از پنجره‌ای در عالم ملکوت سر بیرون کند و به این خانه بنگرد و انبوه میلیونها زایری را که با دلی آکنده از شوق به آن وادی غیر آنها دیروز شتافته‌اند ببیند و خدا را به سبب اجابت دعای خویش شکر کند و بر خود ببالد.

ص: ۷۶

کعبه پرچم برافراشته اسلام در جهان است در طول تاریخ و طواف، اهتزاز این پرچم است در تندباد عشق و شوق مسلمانان تا کعبه برپاست و تا این پرچم به برکت حضور مسلمین در پیرامون آن با سربلندی در اهتزاز است، اسلام باقی و برقرار خواهد بود. کعبه، قلب تپنده جهان اسلام است و تا این قلب در حرکت است اسلام و مسلمانی زنده خواهد بود. علی علیه‌السلام در یکی از سخنان کوتاه خود، فلسفه و حکمت بعضی از احکام الهی را بیان می‌کند. در آنجا ایمان را سبب تطهیر از شرک و نماز را موجب رهایی از کبر و زکات را وسیله افزایش روزی و روزه را ابزار آزمایش اخلاص مردم می‌داند و چون به حج می‌رسد، می‌فرماید:

وَالحَجَ تَقْوِیَهً لِللدّینِ (۱)

خداوند حج را واجب کرد تا سبب تقویت دین شود.

و همو علیه‌السلام، در واپسین سخنان خود، یعنی در وصیت به امام حسن و امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:

اللَّه اللَّه فی بَیْتِ رَبِّکُمْ، فلا یَخْلُوا ما بَقیتُم، فَانَّهُ انْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا(۲)

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار،

۲- نهج البلاغه، بخش نامه‌ها، نامه چهل و هفتم

ص: ۷۷

خدا را، خدا را، درباره خانه خدایتان، که تا هستید آن را خالی مگذارید، که اگر این خانه خالی بماند، کار شما تمام است.

اهمیت حج در تقویت دین و دوام و ماندگاری اسلام به اندازه‌ای است که فقها گفته‌اند اگر به فرض زمانی فرا رسد که مردم به عللی و از جمله از تنگدستی نتوانند به حج بروند، بر حاکم اسلامی واجب است از بیت‌المال مسلمین هزینه کند و گروهی را به خرج بیت‌المال به حج بفرستد تا خانه خدا نماند و پرچم اسلام برجا و برپا بماند.

صف‌های انبوه جمعیت طواف‌کننده، سنگین و آرام، آهسته و پیوسته، گرد خانه کعبه می‌چرخند. گویی سنگ آسیای عظیمی گرداگرد یک محور محکم و استوار می‌چرخد؛ این سنگ آسیا امت واحده اسلام است که شب و روز در طواف است و آن محور، خانه کعبه است که ثابت و پابرجا قطب این جمعیت است. هیچ مسلمانی در اینجا خود را غریب و تنها احساس نمی‌کند. طواف نمونه‌ای از جامعه جهانی اسلام است. مسلمانانی از نژادهای گوناگون با رنگهای متفاوت و زبانهای مختلف، که هر کدام ملیتی خاص و فرهنگ ملی و هویت ملی مخصوص به خود دارند. اما در کنار کعبه هیچ یک از این خصوصیات و اختلافات

ص: ۷۸

مانع وحدت و اتحاد نیست. گویی چتر گسترده فراگیری بر بالای سر همه آنها گشوده شده و همه این خصوصیات و تفاوتها را دستمایه وحدتی برتر و بالاتر قرار داده است. گویی از ترکیب میلیونها تار نازک و باریک و رشته کوتاه و بلند و رنگ به رنگ، پر طاووس بزرگ و باشکوهی فراهم آمده که زیبایی آن چشم هر بیننده را خیره می‌سازد. در هیچ کجای جهان، نقش وحدت آفرین توحید به اندازه طواف به دور کعبه قابل درک و لمس نیست. همه، چشمها را به سوی کعبه دوخته‌اند و دستها را به علامت بیعت با خداوند، به طرف «حجرالاسود» که آن را نمادی از دست خدا در زمین گفته‌اند، دراز کرده و در یک جهت واحد، به گرد کانون توحید می‌چرخند. وحدتی، بنا شده بر اساس حقیقتی بسی متعالی‌تر از اختلافات مادی و طبیعی و جغرافیایی، وحدتی همراه با نظم و تحرک و پویایی.

إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّهً واحِدَهً وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ

(انبیاء: ۹۲)

به راستی که این همان امت شماست، یگانه و من خداوند شمایم، پس مرا بپرستید.

در هیچ کجای جهان به اندازه مسجدالحرام روح عرفان در انبوه جماعت و جامعه دمیده نشده است. آنان که تصور می‌کنند لازمه عرفان، جدایی از جمع و جامعه و

ص: ۷۹

گوشه‌گیری و انزواست، بیایند و طواف مسلمانان را بر گِرد خانه کعبه تماشا کنند. همه شیفته و از خود بی‌خبرند. از هر دلی به خدا راهی هست. هر کس برای خود دعایی می‌خوانـد و ذکری می‌گویـد، میلیونها پروانه رنگارنگ گِرد یک شـمع می‌چرخند. چشـمها کاسه‌لبریز اشک است و دلها کانون آتش، گویی همه در حال ادای یک نماز بزرگند. هر قطره‌ای در این دریای پرتلاطم برای خود دریـایی از ایمـان و عشـق و پرسـتش اسـت. همه مست و از خـود بی‌خوردنـد و خـود را فرامـوش کرده و چشم به خـانه دوخته‌انـد و مجذوب صاحب‌خانه گشته‌اند و با صد زبان، با یکدیگر همدلی می‌کنند و می‌دانند که:

همدلی از همزبانی بهتر است

عشق را خود صد زبان دیگر است

ملیتهـای مختلف، همه با هم به برکت توحیـد، برادر و خواهر شده‌انـد. به اطراف خود که می‌نگری همه عالَم اسـلام را در یک خانه جمع می‌بینی. اندونزیاییها و مالزیاییهای ریزنقش و ساکت وآرام، در کنار هندیها و پاکسـتانیهای عابد و عارف و افغانیهای رنجدیده و ایرانیهای به پا خواسته و عربهایی که زبانشان، زبان قرآن است و ترکهای باشخصیت و مؤدب ترکیه با خانمهایی که به رغم

ص: ۸۰

مخالفت دولتشان با حجاب، بسیار پوشیده و باوقارند و مصریانی که در همان نگاه اول نظر احترام‌آمیز دیگرانر ا به خود جلب می‌کنند و مغربیها و تونسیها و الجزایریها و بالاخره سیاهان افریقایی از سودانی و سنگالی گرفته تا نیجریه‌ای و مردم افریقای مرکزی و جنوبی، همه و همه به میهمانی خدا به خانه خدا آمده‌اند و از خوشحالی می‌گریند و هر کدام به زبان و لهجه‌ای راز دل می‌گویند و اما این تفاوت زبانها سبب اختلاف نیست، چون همه دلها را متوجه خدا کرده‌اند و همه امتیازات و تشخص و تفاوتها را در سنگ آسیای طواف خُرد و نابود کرده و بدور ریخته‌اند.

گاه یک بانوی جوان اروپایی را از بوسنی می‌بینی که درد و رنج ملت خود را با اشکی که بر پهنای صورتش جاری است بیان می‌کند و گاه یک نو مسلمان اروپایی را می‌بینی که به شرف اسلام نایل شده و با عشق و شوق به مسلمانان دیگری که او را برادر یا خواهر خود می‌دانند پیوسته است. گاه نیز به امریکایی مسلمان سیاهپوستی برمی‌خوری که آمده است تا معنی حقیقی تساوی و برادری و برابری را در فرهنگ مسلمانان بخواند و بداند و بر بیرحمی و سیاهدلی پلیس سپیدپوست نیویورک و لوس‌آنجلس نفرت و نفرین نثار کند. در اینجا همه، همه

ص: ۸۱

رنگها را در دریای توحید شسته‌اند.

بسیارند کسانی که چون به این جمعیت عظیم و به این حرکت هماهنگ توجه می‌کنند بی‌اختیار به یاد درد و رنجها و مشکلات جهان اسلام می‌افتند، درد و رنجهایی که بسیاری از آنها از تفرقه و اختلاف و درگیری میان خود مسلمانان به وجود آمده است. اینان از خود می‌پرسند چرا مسلمانان از اجتماع خود در کنار خانه کعبه برای آشنایی با یکدیگر و آگاهی از مشکلات هم و چاره‌اندیشی برای رفع آنها استفاده نمی‌کنند؟ مگر این خانه، به همان دلیل که خانه‌خداست، خانه مردم نیست و مگر خداوند نگفته است:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ

(آل عمران: ۱۷)

اولین خانه‌ای که برای مردم تعیین شده همان خانه‌مبارکی است که در مکه قرار دارد که هدایت کننده مردم جهان است.

اگر این خانه، خانه‌مردم است، چرا درباره مشکلات مردم مسلمان فلسطین و لبنان و بوسنی و کشمیر و افغانستان باید دیگران در واشنگتن و پاریس و لندن تصمیم‌گیری کنند؟

آیا این همان مسجدالحرامی نیست که بالسویه به همه مردم تعلق دارد؟

ص: ۸۲

وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ

(حج: ۷۵)

مسجدالحرامی که آن را به یکسان برای همه مردم قرار داده‌ایم، خواه مجاور آن باشند و خواه از بادیه آمده باشند.

آیا این همان خانه‌ای نیست که خداوند آن را مایه استواری و برپایی جامعه‌اسلامی معرفی کرده‌است؟

جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ

(مائده: ۹۷)

خداوند کعبه را مایه قیام مردم قرار داده است.

و آیا این همان حجی نیست که خداوند مردم را بدان فرا می‌خواند تا شاهد منافع خود باشند؟

لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ

(حج: ۲۸)

و آیا شناخت دوست و دشمن مسلمانان و دست اتحاد به یکدیگر دادن و برای عزت مسلمانان و رفع احتیاج آنها از دشمنان و بیگانگان و چاره‌جویی کردن، جزو منافع مسلمانان نیست؟ پس چرا در حج از اینگونه مسائل و مباحث خبری نیست و چرا در حج از سیاست و اقتصاد و ایجاد بازار مشترک اقتصادی مسلمانان و رفع آلام و

ص: ۸۳

گرفتاریها و فقر و آوارگیها و قتل عامهای مسلمین حرفی به میان نمی‌آید و بالاترین سخن سیاسی که خطیب جمعه در نماز جمعه باشکوه مکه و مدینه به زبان می‌آورد چند دعای مختصر در حق مسلمانان چچن است و بس! که آن هم خالی از ملاحظات سیاسی نیست.

چرا کسی حق ندارد در حج سخنی در برائت از مشرکین به زبان آورد، با آنکه خداوند به روشنی در سوره توبه فرموده است:

وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ

(توبه: ۳)

هر مسلمانی که از عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی و نیازمندی آنها به بیگانگان و دشمنان رنج می‌برد و آرزومند عزت و سربلند و وحدت مسلمانان جهان است، تصدیق خواهد کرد که ظرفیت و قابلیت حج برای رفع مشکلات عالم اسلام بسی بیش از آن چیزی است که هم‌آکنون از آن استفاده می‌شود و این مدرسه بزرگ درسهای بیشتری برای آموختن دارد.

باری، حاجی پس از آنکه از منا به مسجدالحرام می‌رود ابتدا هفت بار به دور کعبه طواف می‌کند. طواف از گوشه‌ای آغاز می‌شود که «حجرالاسود» در آن گوشه قرار دارد. کمی

ص: ۸۴

بعـد از این مبدأ حرکت، در فاصـله‌ای از خانه کعبه، مقام ابراهیم واقع است. اندکی بعد حاجی در طواف به دور کعبه، از کنار حجر اسـماعیل می‌گذرد. طواف‌کنندگان همه باید در یک جهت طواف کنند و همیشه باید کعبه در طرف چپ طواف کننده قرار بگیرد. به عبارت دیگر جهت طواف باید برخلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت باشد.

لباس و بـدن طواف‌کننـده بایـد پاک باشـد و او بایـد وضو داشـته باشـد. هنگام طواف گفتنِ ذکر خاصـی واجب نیست، اما دعاهای بسـیاری وارد شـده که خوانـدن آنهـا مسـتحب است و حاجیـان معمولًـا آن دعاها را می‌خواننـد و آنها که به صورت گرویه در یک خوشه به هم پیوسـته حرکت و طواف می‌کننـد، این دعاها را با هم و به صورت دسـته جمعی و با صـدای بلنـد می‌خواننـد. هر گروه لهجه و آهنگ خاص خود را دارد و خلاصه

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزلخوانی و قُمری به ترانه

بعـد از طـواف، عمـل واجب دیگری که بایـد انجـام شـود، «نمـاز طواف» است که دو رکعت است و در پشت مقـام ابراهیم خوانـده می‌شود. نمازی کوچک در دل نمازی بزرگ.

ص: ۸۵

سعی

زن جوانی بـا کودک نوزاد چنـد مـاهه خود در منطقه‌ای خشـک و داغ در کنـار کعبه ساکن شـده است. زن هاجر است و کودکش اسماعیل، منطقه به تعبیر قرآن «غیر ذی‌ذرع» است، یعنی در آن از زراعت و سرسبزی و خرمی و آب و طراوت خبری نیست. کودک از تشـنگی می‌نالـد و می‌گریـد و مـادر او را در گوشه‌ای زیر سایبـانی ساده خوابانـده و خود متحیر است که چه کنـد و از کجا برای طفل خود آبی به دست آورد. این زن و کودک، همسر و فرزند ابراهیم خلیل، پیامبر خدا هستند. طفل بی‌تابی می‌کند و مادر آسیمه سر برای یافتن آب در تکاپوست. کمی دورتر دو کوه کوتاه و کم‌ارتفاع دیـده می‌شود، به امید آنکه شاید در آنجا آبی پیدا شود یا کسی دیده شود، مادر با پریشان حالی و درماندگی

ص: ۸۶

به سراغ یکی زا آن دو کوه یعنی کوه صفا می‌رود و از آنجا خود را دوان دوان به آن کوه دیگر یعنی به مروه می‌رساند و در آنجا نه آبی پیدا می کند و نه کسی را می‌بیند، بار دیگر به صفا باز می گردد و با آنکه می‌داند که این رفتنها و بازآمدنها سودی ندارد، غم و غصه طفل تشنه او را رها نمی کند و آرام نمی گذارد، ناچار مضطر و مضطرب، همچنان راه نسبتاً طولانی صفا به مروه و مروه به صفا را افتان و خیزان هفت بار طی می کند. او هر چه بیشتر در پی آب می گردد کمتر می‌یابد و سرانجام با دست خالی و دلی پردرد به سراغ طفل خود می‌رود تا شاهد مرگ او باشد، اما با کمال تعجب می‌بیند از زمین آبی جوشیده است، درست از همان جایی که اسماعیل پاشنه پای خود را از فرط تشنگی به زمین ساییده بوده، چشمه‌ای روان شده است. هاجر که شاهد لطف الهی در حق خود و فرزند خویش است، در حیرت و شُکر و خوشحالی غرق می‌شود و به آبی که می‌جوشد و می‌خروشد می گوید «زمزم»، یعنی آهسته‌تر بجوش و این آب هزاران سال است که همچنان می‌جوشد و مایه آبادانی و برکت مکه و طراوت حج شده است.

ص: ۸۷

حاجی که در طواف، گرد خانه دوست چرخیده بود، اینک به یاد هاجر و دردمندی و ابتهال و استغاثه او، وظیفه دارد، همان مسیر صفا به مروه و مروه به صفا را، مانند او هفت بار طی کند، که به آن «سعی» می‌گوند و مستحب است در بخشی از راه شتاب به خرج دهد و خرامان خرامان راه نرود بلکه به اصطلاح «هَرْوَله» کند (۱)، یعنی حالتی میان دویدن و راه‌رفتن داشته باشدتا دردمندی و آرزومندی و طلب و ناامیدی‌هاجر را بهتر به یاد آورد و او هم‌مانند هاجر دست نیاز به پیشگاه خداوند دراز کند و حاجت خود را از او بخواهد.

طواف، حرکتی دورانی و دور خانه گشتن بود و نشانه‌شیفتگی عاشقی که به معشوق رسیده و پروانه‌وار گِرد او می‌گردد و سعی حرکتی است نوسانی و رفت و برگشتی و نشانه آشفتگی و ترددی است حاکی از تردید و حیرت و سرگشتگی و ترددی است حاکی از تردید و حیرت و سرگشتگی و سرگردانی و سعی در طلب مقصود. طواف بیشتر از «امید» حکایت می‌کند و سعی از «بیم» و طواف و سعی، رویهمرفته، نماد و نشانی از «بیم و امید» و «خوف و

۱- هروله برای مردان است.

ص: ۸۸

رجا» است.

سعی هم مانند طواف دیدنی و حیرت‌انگیز است. اگر طواف به آسیایی دوار شباهت دارد سعی به دور رودخانه‌ابدی شبیه است که چهارده قرن است از صفا به مروه و از مروه به صفا جاری است و در آن غلغله دعاها و ناله‌های حاجیان، همراه با هروله آنان لحظه‌ای قطع نمی‌شود.

طاق و رواق میکده هرگز تهی مباد از های و هوی و عربده باده خوارها(۱)

۱- بیتی از غزل وحدت کرمانشاهی با مطلع از یک خروش یا رب شب زنده‌دارها حاجت‌روا شدند هزاران هزاراها

ص: ۸۹

طواف نساء

اعمـال حـج هنوز به پایـان نرسـیده است. در مسـجدالحرام، یـک طواف و یک نماز دیگر به نام طواف نساء و نماز طواف نساء باقی مانـده و در منـا هم بایـد دو شب بتوته و دو بـار رمی جمرات سه‌گانه به جا آورده شود. پیش از این در آغاز کتاب، گفتیم که «حج عبـادتی عجیب و حیرت‌انگیز است، عبـادتی دشوار و پیچیـده و طولانـی که آکنـده از راز و رمز و اشارات اسـرارآمیز است». اکنون تصور می‌کنیم خواننده‌ای که این نوشته را از آغاز تا بدینجا خوانده باشد تا حدود زیادی با ما هم‌عقیده شده باشد.

یکی از اعمـال قابـل تأمـل و تفکر برانگیز حـج، طواف نسـاست. حاجی، چه مرد باشـد چه زن، مکلف است پس از طواف و نماز و سعی، یک بار دیگر هفت بار به دور خانه کعبه بگردد و یک بار دیگر دو رکعت نماز پشت مقام

ص: ۹۰

ابراهیم علیه‌السلام بخواند و این عمل را نیز مانند یگر اعمال حج باید با نیت عبادت و به عنوان بخشی از واجبات حج تمتع بجا آورد و اگر این طواف و نماز را بجا نیاورد، نه تنها حـج او ناقص مانـده، که اصولًا زناشویی بر او حرام می‌شود، یعنی اگر مرد باشد زن بر او حرام می‌شود و اگر زن باشـد مرد بر او حرام می گردد، خواه در حال حاضـر مجرد باشد و خواه همسـر داشـته باشد. آیا این عمل، واقعاً یکی از اسـرار حـج نیست و آیا جای تعجب ندارد که خداوند در متن یک سلسـله اعمال که جهت کلی آنها نفی حب نفس و مخـالفت بـا هوای نفس و مخـالفت بـا شـیطان است و نفی امتیازات و تشـخصات ظاهری و توجه به خالق و معبود و معشوق حقیقی؛ ناگهان به زن و مرد حاجی بگویـد حال که محرم شده‌ایـد و به عالَم حـج قدم نهاده‌اید، بهره‌مندی جنسـی بر شـما حرام خواهد بود، مگر آنکه یک بار دیگر هفت دور طواف کنید و دو رکعت دیگر نماز بخوانید؟

کسـی نمی‌تواند ادعا کند که به کنه و حقیقت حج رسیده و فلسفه همه مناسک حج را دریافته است اما کسی هم نمی‌تواند با توسل به چنین عذری برای فهم اسرار حج تلاش نکند و با استفاده از راهنماییهای قرآن و حدیث و با

ص: ۹۱

الهام از کل فرهنگ عمومی دینی و مذهبی خود را از ظاهر حج به باطن آن نزدیک نسازد و در فلسفه و فایده آن تفکر و تعقل ننماید. درک فلسفهو حکمت طواف نساء و نماز آن آسان نیست، اما می‌توان گفت که خداوندی که در حال احرام، تصرف در طبیعت را بر حاجی حرام کرده و او را از کندن درخت و بوته و گیاه، کشتن جانوران منع کرده است، می‌خواهد به انسان بفهماند که عمل جنسی و زناشویی هم در عین حال که یک عمل طبیعی و برخاسته از طبیعت انسان است باید بر اساس رابطه‌انسان با خدا معنی پیدا کند و در فضای توحید و زیر چتر توحید قرار گیرد و با اذن و اجازه خدا باشد. حاجی به این مرحله از اعمال حج که می‌رسد، آگاهانه یا ناخودآگاه، در جاده عمر و زندگی خود با یک علامت توقف و ایست بازرسی مواجه می‌شود؛ برای چه؟ برای اینکه معلوم و مشخص شود که زناشویی او، چه در گذشته واقع شده باشد؛ یا در آینده بخواهد واقع شود، یک عمل دینی است و حتماً باید با اذن و اجازه خداوند باشد. درست است که اگر متأهل باشد، در آغاز تأهل با اجرای صیغه عقد، یک بار از خداوند اجازه گرفته و به پیمان و پیوند زناشویی خود رنگ الهی داده است، اینجا در سفر حج یک بار دیگر باید گذرنامه او مهر تأیید بخورد

ص: ۹۲

و الا عبور از این منطقه ممکن نخواهد بود. به عبارت دیگر، خداوند در حج یک بار دیگر همه زنان و مردان متأهل را در خانه خود و در حضور خود برای هم عقد می‌کند و به آنان که هنوز سر سفره عقد ننشته‌اند نیز یک جواز برای آینده عطا می‌کند تا مشکلی نداشته باشند. باری، همین تابلوی ایست بازرسی، او را، چه بخواهد و چه نخواهدد، به فکر فرو می‌برد و چه بداند و چه نداند در او تأثیر می‌کند. او می‌فهمد که ازدواج صرفاً یک عمل حیوانی نیست و اگرچه به صورت رابطه‌ای طبیعی میان دو انسان ظهور می‌کند، با این حال یک رکن سوم یدگر هم در این امر دخالت دارد و آن اذن و اجازه‌خداست. بنابراین ازدواج امری الهی و قدسی و معنوی و خدایی می‌شود، در عین حال که امری انسانی و طبیعی و مادی و حیوانی نیز هست. می‌توان گفت که طواف نساء و نماز آن، به منزله‌تاباندن نور خدایی و افشاندن رنگ قدسی بر ازدواج است و مسلمانی که در پرتو این نور به زناشویی نگاه می‌کند، قطعاً به رابطه جنسی به عنوان یک کامجویی بی‌حساب و کتاب و به قول معروف «هر که، هر که» نگاه نخواهد کرد، او دیگر نمی‌تواند در روابط جنسی «بی‌بند و بار» باشد.

بی‌گمان طواف نساءو نماز آن در تقویت عفت در

ص: ۹۳

جامعه‌اسلامی موثر خواهد بود. کسی که به حج آمده وقتی می‌بیند برای ادامه زناشویی با همسر شرعی و قانونی خود، مکلف به کسب اجازه از خداوند است و مکلف است تا هفت بار به گرد خانه او طواف کند و دو رکعت نماز در کنار خانه او به جای آورد چگونه ممکن است از آن پس، خدای ناکرده، برخلاف شرع و خلاف رضای خدا، با کس دیگری رابطه جنسی برقرار کند و بی‌بند و بار شود و در روابط جنسی، انضباط خدایی را نپذیرد و این اسب سرکش را مهار نکند؟

گویی خداوند می‌خواهد به مردان و زنان مسلمان گوشزد کند که غریزه جنسی، آتش سرکشی است که باید با تقوا مهار شود. بی‌سبب نیست که از میان همه کارهایی که انسان در زندگی انجام می‌دهد خداوند، تنها عمل جنسی را برگزیده و آن را به نحوی در فهرست اعمال حج جای داده و در کتاب حج فصلی بدان اختصاص داده است. گویی مقصود این است که بدانیم غریزه‌جنسی دامگاه بزرگ و مهیب شیطان است، میدان مین است، که اگر کسی بی‌احتیاط در آن قدم گذارد به هوا خواهد رفت! مگر نه این است که حاجی در حج می‌خواهد از اسارت شیطان رها شود و به شرف و عزت بندگی خداوند برسد و مرگ نه این

ص: ۹۴

است که شیطان در کمتر جایی به اندازه‌میدان غریزه‌جنسی دستش باز است، پس خداوند یکی از دامهای شیطان و یکی از لغزشگاهها را، که بسیار مهم و خطرناک است به انسان نشان می‌دهد و در حج، با طواف نساء و نماز آن، به صورت ضمنی، از او می‌خواهد که با خدای خود عهد و پیمان ببندد که در روابط جنسی خود، تسلیم شیطان نشود و برخلاف حکم خدا و رضایت خدا عمل نکند. استاد شهید ما، مطهری، که رحمت خدا بر او باد، در کتاب «مسأله حجاب» خود داستانی درباره‌غریزه جنسی نقل می کند که اتفاقاً در حجه‌الوداع روی داده است و می گوید:

در حجه‌الوداع زنی برای پرسیدن مسأله خدمت رسول اکرم (ص) آمد. فضل بن عباس پشت سر رسول خدا سوار بود. نگاههایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد. رسول اکرم متوجه شد که آندو به هم خیره شده‌اند و زن جوان به جای اینکه توجهش به جواب مسأله باشد همه توجهش به فضل است که جوانی نورس و زیبا بود. رسول اکرم با دست خود صورت فضل را چرخانید و فرمود زنی جوان و مردی جوان، می‌ترسم شیطان در میان ایشان پا بنهد. (۱)

مسلماً این تأکید و توجه به خدایی بودن روابط جنسی و گنجانده شدن طواف نساء و نماز آن در متن حج، به

۱- مجموعه‌آثار، استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۵۳۱

ص: ۹۵

افزایش عفت و تحکیم اخلاق جنسی در جامعه اسلامی کمک خواهد کرد و بنیان خانواده را محکم خواهد ساخت و از فروپاشی خانواده‌ها در اثر بی‌عفتی و از بی‌سرپرستی شدن و آوارگی و سرگردانی و تباه شدن زندگی فرزندان در اثر بی‌تقوایی پدران و مادران جلوگیری خواهد نمود. در تحقیق صحت این سخن می‌توان به پرونده‌های جرائم جنسی در دادگاهها مراجعه کرد و با یک بررسی آماری درباره مجرمانی که برای آنها پرونده‌ای تشکیل شده تأثیر حج را در جلوگیری از وقوع این گونه جرائم تصدیق کرد. برای آنکه قدر و قیمت حج و ارزش تربیت دینی را بدانیم و بشناسیم، کافی است نظری به وضع امروز جوامع غربی در موضوع روابط جنسی بیفکنیم. در دهه ۱۹۶۰ در میان گروهی از جامعه‌شناسان امریکا تمایلی پیدا شد که دست به یک «انقلاب جنسی» بزنند. آنان درصدد تبلیغ و ترویج این فکر برآمدند که هرگونه ضابطه و انضباط و حد و حرمت در روابط جنسی که مانع تمتع و کامجویی آزاد می‌شود، نوعی «تابو» ست، یعنی ممنوعیتی است خرافی و بی‌پایه که از دوران زندگانی بدوی و اولیه بشر بی‌تمدن بازمانده و باید به دور ریخته شود. نتیجه چنین نگرش و چنین انقلابی، که البته قبل از دهه شصت نیز بی‌سابقه نبود، وضع امروزی جوامع غربی است. آمار بالای طلاق، آمار

ص: ۹۶

بالای فرزندان نامشروع و بی‌سرپرست، بی‌رغبتی به تشکیل خانواده، فضاحت همجنس‌بازی، خیانت همسران به یکدیگر و هزاران فساد و جنایت ناشی از این بی‌بندوباری که ایذر و اعتیاد از جمله آنهاست، بخشی از کارنامه غرب در زمینه‌روابط جنسی است که اگر حرمان و ناکامی و غم و درد و رنج زنان و مردان و مخصوصاً مظلومیت زنان را بر آن اضافه کنیم، ابعاد فاجعه آشکارتر خواهد شد. حتی شیوع بیماری ایذر بر اثر بی‌بندوباری در روابط جنسی هم نتوانسته آتش سوزان و خانمان‌سوزی را که غربیان خود برای خود افروخته‌اند، مهار کند.

اجازه دهید به حج بازگردیم و در مقام شُکر نعمتهای خداوند و برتر از همه آن نعمتها، نعمت اسلام، با علی علیه‌السلام همزبان شویم و صمیمانه به پیشگاه حضرت حق عرض کنیم:

إِلهِی کَفی بی عِزّاً انْأَکُونَ لَکَ عَبْداً، وَ کَفی بی فَخْراً أنْ تَکُونَ لی رَبّاً، أَنتَ کَما أُحِبُّ، فَاجْعَلْنی کَما تُحِبُّ. (۱)

بارالها، برای من این عزت بس است که بنده تو باشم و این افتخار بس که خدایم تو باشی تو چنانی که من دوست دارم، مرا چنان کن که تو دوست داری.

۱- مفاتیح الجنان، ذیل مناجات منظوم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در پایان باب اول.

ص: ۹۷

واپسین دیدار

می‌روم و ز سر حسرت به قفا می‌نگرم که من دلشده این ره نه به خود می‌سپرم

«سعدی»

بـا پایـان یـافتن اعمـال مخصوص مسـجدالحرام و بیتوته در منـا و رمی جمرات سه گـانه در دو نوبت در روزهای یازدهم و دوازدهم، اعمال حج به پایان می‌رسد. از آن پس حاجیان معمولًا چند روزی در مکه می‌مانند تا هنگام بازگشت آنها به وطن یا نوبت سفرشان به مدینه برای زیارت قبر شریف نبی‌اکرم صلی الله علیه وآله و سلم و ائمه بقیع علیهم‌السلام فرا رسد.

به همان انـدازه که نخستین دیـدار کعبه حیرت‌انگیز و شـیرین بود، واپسـین دیـدار دریغ‌آمیز و تلـخ است. وداع با کعبه برای حاجی، همچون وداع با دوستی صمیمی و قدیمی است، همچون وداع مادری است با فرزند خود، که

ص: ۹۸

احتمال می‌دهـد این آخرین دیـدار اوست و دیگر تا آخر عمر خویش فرزند را نخواهد دید. آن جاذبه‌جادویی که در این خانه ساده بی‌آلایش وجود دارد گفتنی نیست، شنیدنی هم نیست، چشیدنی است.

وصف قد و بالای تو هرگز نتوان گفت جز اینکه قد افرازی و گویم که چنین است

منظره‌خـداحافظی حاجیـان با خانه کعبه یکی از منظره‌های شـگفت‌آنگیز و لطیف و عمیق انسانی و الهی در همه روی زمین است. به همان اندازه که دل بستن به کعبه آسان بود، دل کندن از آن سخت است. به قول حافظ:

من از دست غمت مشکل برم جان

ولی دل را تو آسان بردی از من

در کنـار کعبه، تو محو کعبه و خـدای کعبه‌ای، امـا گهگاه که به خود می‌آیی و به اطراف خود می‌نگری، نوبت محو شـدن در محو شـدن دیگران فرا می‌رسد! در گوشه و کنار فراوان می‌بینی مردان و زنان تنهایی راک ه ایسـتاده‌اند و به کعبه نگاه می کنند و جویبار اشك از چشمانشان بر گونه‌هاشان جاری است. چشم از کعبه بر نمی گیرند و دمی از های های گریه باز نمی‌ایستند. تماشای اینان و کوشش برای فهم آنچه در درونشان می گذرد، عالَمی دارد،

ص: ۹۹

کوششی که البته به نتیجه نمی‌رسد. هیچ کس نمی‌تواند بفهمد که این همه زن و مرد عاشق، در دل با کعبه و خدای کعبه، چه می گویند؛ چه می گویم، حتی خود آنها هم نمی‌توانند بیان کنند که در دلهایشان چه می گذرد.

پیش از این در سعی و طواف، بیشتر دعا می‌خواندند، دعاهایی به عربی، اما در وداع بیشتر به زبانهای مادری خودشان حرف می‌زنند، چون می‌خواهند موقع خداحافظی، با خدای خودشان درددل کنند و راز دل بگویند، دردها و رازهای هر کسی مخصوص به خود اوست و عواطف و احساسات قلبی را تنها می‌توان به زبان مادری و به همان لهجه‌ای که هر کسی، راحت و بی‌تکلف و به صرافت طبع در شهر و روستای خود بدان تکلم می کند، بیان کرد.

در حجر اسماعیل، زنی با اندکی فاصه از من چادر خود را بر سر کشیده و صورت خود را به دیوار سنگی کعبه چسبانده است. او را اصلًا نمی‌بینم و نمی‌توانم ببینم، اما از صدا و لهجه‌اش می‌فهمم که ایرانی است خراسانی و میانسال است. چنان گریه می کند و زار زار و بلند می گرید که قلب مرا از جا می کند. خود من هم، حالی بهتر

ص: ۱۰۰

از او ندارم، اما نمی‌توانم ناله‌ها و ضجه‌ها و مویه‌ها و شیونهای او را نشنوم. یک نفس گریه می‌کند و با صدای بلند حرف می‌زند. انگار که غیر از او هیچ کس دیگری در مسجدالحرام نیست. چیزهایی می‌خواهد و چیزهایی می‌گوید و مکرر خدا خدا می‌کند. درست نمی‌فهمم چه می‌گوید، چون برای گوش کردن به حرفهای او اینجا نیامده‌ام، اما ناخواسته، جسته و گریخته می‌شنوم که هم از خدا به خاطر اینکه او را پس از سالها انتظار به خانه خودش خواسته و خوانده تشکر می‌کند و هم مشکلات و سختیهای زندگی خودش را بازگو می‌کند که «سال پیش خیلی تنهایی و سختی کشیده»،

و «دامادش چه گرفتاریهایی داشته» و «دخترها و پسرهایش که از آنها نام می‌برد، چه مشکلات و حاجتهایی داشته و دارند» و در لابلای این تقاضا باهمان لهجه خراسانی خود، گهگاه همه جوانان را دعا می‌کند و در همان خدا خدا کردن و گریه‌های بی‌امان چندین بار می‌شنوم که می‌گوید «خدا، خدا، جوون‌ها مونو، حفظ کن، خدا، خدا، جوونهای مملکتمونو، حفظ کن» و این حال همه است، زبان دیگران را نمی‌فهمم، اما می‌دانم که در دلِ همه آنها هم غوغا و طوفانی برپاست.

ص: ۱۰۱

از کعبه قدری دور می‌شوم و در صحن مسجدالحرام مدتی می‌نشینم و به خانه نگاه می کنم. در فکر خداحافظی هستم. می‌دانم که قطعاً در این سفر بار دیگری به زیارت کعبه نخواهم آمد و نمی‌دانم که بار دیگر در همه عمر، که نمی‌دانم چه قدر است، به مکه خواهم آمد یا نه. بالاخره هنگام رفتن فرا می‌رسد، بر می‌خیزم و پاهایم را که نمی‌خواهند از مسجدالحرام دور شوند با خود می کشم و بیرون می‌برم، همیشه و همه جا این پاها بودند که مرا می‌بردند، اما این بار این منم که باید این پاها را ببرم. هر چند قدم که از کعبه دور می‌شوم، برمی گردم و به کعبه نگاه می کنم اما سیر نمی‌شوم. در آخرین لحظه، از جایی که دیگر بعد از آن، چشمم کعبه را نمی توانـد ببینـد، وقتی می‌خواهم خداحافظی کنم، در کنارم، یک زن افریقایی سالخوده که معلوم می‌شود از یکی از مستعمرات سابق انگلیس به حج آمده، معصومانه و گریه کنان و در حال وداع با کعبه، دستش را به علامت خداحافظی بلند می کند و چند بار تکان می‌دهد و مانند کودکان می گوید «بای، بای»، «بای، بای»! میان گریه می‌خندم، میان خنده می گریم.

ص:۱۰۲

ص: ۱۰۳

نماز بزرگ

«الطواف بالبیت صلوه» (۱)

حج، یک نماز بزرگ است. پیش از این در مقدمه به این نکته اشاره‌ای کردیم، اکنون در پایان این نوشته به همان نکته باز می گردیم و قدری بیشتر درباره آن سخن می گوییم و سعی می کنیم مقصود خود را از این تعبیر توضیح دهیم. حج با نماز، چنانکه از روایت مذکور در پیشانی همین صفحه نیز دانسته می‌شود، سنخیت و قرابت تام دارد، در این هر دو عبادت، توحید اصل است. در هر دو عبادت «توجه» به خداوند اصل است، هم به معنی ظاهری این کلمه، که همان در جهت کعبه ایستادن و رو به سوی کعبه کردن است و هم توجه به باطنی که در دل به یاد خدا بودن است. هر دو عبادت با «احرام» آغاز می‌شود، احرامِ نماز ساده است و پس از نیت و با گفتن «الله اکبر»، یعنی همان «تکبیره الاحرام»

۱- حدیث نبوی نقل از المسند، احمد

ص: ۱۰۴

شروع می‌شود. اما «احرام» حج مفصل‌تر و پیچیده‌تر است. در هر دو عبادت، انسان پس از احرام بستن در فضایی محدود شده و حریمی حصاربندی شده قرار می‌گیرد و در آن حریم اعمالی را بر خود حرام می‌سازد.

نماز، یک حج کوتاه چند دقیقه‌ای است، از راه دور، رو به کعبه، که در هر شبانه‌روز پنج بار تکرار می‌شود و حج، یک نماز بلند و بزرگ و مفصل چند روزه است، از نزدیک، در کنار کعبه، اما باز هم رو به کعبه، که در همه عمر، تنها یک بار بر هر که بتواند واجب است. در نماز، پس از تکبیره الاحرام، دیگر راه نمی‌رویم، چیزی نمی‌خوریم، حرفی غیر از اوراد و اذکار واجب و مستحب نماز به زبان نمی‌آوریم، نمی‌خوابیم، ... اما در حج، در چند شبانه‌روز ه محرم هستیم، راه می‌رویم، می‌خوابیم و برمی‌خیزیم، سخن می‌گوییم، غذا می‌خوریم، تجدید وضو می‌کنیم، اما بر این حرکت و سکون و سکوت و تکلم و خوردن و خفتن ما، حالتی شبیه حال نماز احاطه دارد. گویی در حضور خداوند هستیم و همان‌طور که در نماز، در حضور خداوند، مکلف و مراقب بودیم تا آداب حضور را رعایت کنیم، در اینجا هم باید آداب حضور را رعایت کنیم، منتها حضور در کنار کعبه، در مسجدالحرام و ایستادن رو به کعبه در چند

ص: ۱۰۵

قدمی آن، حضوری است غنی‌تر و قوی‌تر که آداب خاص خود را دارد.

می‌توان باز هم در مقام تشبیه چنین گفت که کعبه در حکم یک قطب مغناطیسی نیرومند است و مسلمانان در هر کجای جهان که باشند، براده‌های خُرد و کوچک آهن‌اند که تحت تأثیر این میدان مغناطیسی نیرومند، رو به سوی آن، جهت پیدا می‌کنند؛ اما همین براده‌ها، وقتی فاصله‌شان از آن قطب مغناطیسی از مقدار معینی کمتر می‌شود، دیگر به تغییر جهت اکتفا نمی‌کنند بلکه رفتار دیگری پیدا می‌کنند، یعنی حرکت می‌کنند و جذب می‌شوند و می‌چرخند و می‌گردند. همان‌طور که رفتار یک براده آهن در فاصله بسیار نزدیک به آهن‌ربا، با رفتار همان بُراده در فواصل دور، فرق دارد، عبادت کسی هم که به حج می‌آید و در فاصله نزدیک به خانه خدا، یعنی در حریم حرم، قرار می‌گیرد با عبادت از راه دور به جانب کعبه، که همان نماز باشد، فرق می‌کند.

به بیانی دیگر می‌توان گفت، نماز یک نمونه و به اصطلاح یک «نمونک» یعنی ماکت کوچک از حج است که هر کس در خانه‌خود بدان دسترس دارد و هر شبانه‌روز به کمک آن روح توحید و خداپرستی را در خود تقویت می‌کند. نماز مینیاتور حج است. نماز «حج خُرد» است و

ص: ۱۰۶

حج «نماز کلان» . (۱)گویی حـج همان نماز است که تقویت شـده و بُعـد یا ابعاد تازه‌ای یافته است. تفاوت حج چند روزه که یک افت و خیز همراه بـا اعمـال مفصـل و پیچیـده در متن زنـدگی است، بـا نماز، مثل یک واقعیت سه بُعـدی و مجسّم و ملموس فضایی است با یک تصویر دو بُعدی روی صفحه کاغذ از همان واقعیت.

پیش از این گفتیم که «مسـجدالحرام، حرم حرمهاست» و «کعبه، محراب محرابهاست»، حال می‌گوییم «حج، نماز نمازهاست». همان انتظاری که از نماز داریم، از حـج هم بایـد داشـته باشـیم، منتها با تأثیری شدیـدتر و ماندگارترد و با ابعاد روحی و درونی عمیق‌تر و ابعاد اجتماعی وسیعتر. درباره نماز در قرآن می‌خوانیم:

إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ

(عنکبوت: آیه ۴۵)

به راستی که نماز (شما را) از اعمال زشت و ناپسند باز می‌دارد و یاد خدا (از آن هم) بزرگتر است.

تأثیر نماز بر انسان دو جنبه دارد؛ یک جنبه‌مثبت و ایجابی و یک جنبه منفی و سلبی. جنبه منفی و بازدارنده

۱- کسـانی که در علوم و مهندسـی با دو مفهوم «مایکرو» ((orcim به معنی ریز و خُرد و «مـاکرو» ((orcam به معنی بزرگ و کلان آشنا هستند و می‌توانند در اینجا در اصطلاح خرد و کلان را به همان معنی بدانند.

ص: ۱۰۷

آن، همان بازداشتن انسان است از گناه، و به تعبیر قرآن از فحشا و منکر، نماز سبب می‌شود که انسان متناسب با حضور قلب و توجهی که در نماز دارد، کمتر گناه بکند. نماز تقوی را تقویت می‌کند و به انسان در برابر وسوسه‌های شیطان، قدرت مقاومت می‌دهد. اما تنها گناه نکردن کافی نیست و این، همه فایده و نتیجه نماز نیست؛ بهره بالاتری که نمازگزار از نماز می‌برد توجه به خدا و به یاد خدا بودن و به تعبیر قرآن ذکر الله است که مهم‌تر است و بالاتر و برتر؛ دوری از فحشا و منکر، شرط لازم ورود به بارگاه یاد الهی است.

او را به چشم پاک توان دید، چون هلال هر دیده جای جلوه آن ماهپاره نیست

«حافظ»

حال اگر به سراغ حج برویم در آنجا هم می‌بینیم همین دو جنبه در سراسر اعمال حج موج می‌زند، جنبه منفی و بازدارنده و جنبه‌مثبت و سازنده. رعایت محرمات احرام، به جنبه بازدارنده حج مربوط می‌شود. از میان بردن تشخص‌ها و تعیّن‌ها، به دور افکندن لباس فاخر، که سبب فخر فروشی و غرور و جدایی و امتیاز مردم از یکدیگر می‌شود. فاصله گرفتن از مسکن و خانه‌های اعیانی، کنار نهادن عطر و زینت و همسر و پرهیز از الفاظ غرورآمیز و جدال برانگیز و

ص: ۱۰۸

فرو نهادن اسلحه، و بالاخره تراشیدن موی سر، همه و همه تمرینی است برای دور شدن از دامگاههای شیطان. این جنبه سلبی و بازدارنده حج در نماد پرتاب سنگ به سوی شیطان، یعنی در «رمی جمرات»، از همه جا محسوستر و ملموستر می‌شود. این پرتاب سنگ و این «دور شو، کور شو» که به شیطان می‌گوییم برای دست کشیدن از فحشا و منکر است.

اما مهمتر از این جنبه بازدارنده، جنبه مثبت حج است که همانا آشنا شدن حاجی است با روح توحید و راه یافتن او به حریم قدس الهی و دل را به یاد او سپردن و طعم عبادت عاشقانه و عارفانه را چشیدن و با معبود و معشوق حقیقی راز و نیاز کردن و تعالی یافتن و قطره‌آسا، راهی دریا شدن و ذره‌وار به خورشید نگاه کردن و نورانی شدن و همه چیز را دوباره در پرتو آن نور دیدن و به همه چیز رنگ خدایی زدن و معنای خدایی دادن. درک این معانی حج و تربیت شدن در مدرسه حج، مستلزم حضور قلب در حج است، همان طور که در نماز هم باید حضور قلب داشت.

خوشا به حال آن حاجی که در حج در کنار خانه خدا، حضور قلب داشته باشد و مرادش از طواف به دور خانه، عشق ورزیدن به صاحب خانه باشد و مقصودش از «استلام حجر» یعنی دست کشیدن به حجرالاسود که بسیار مستحب دانسته شده، دادن دست بیعت با خداوند باشد. خوشا به

ص: ۱۰۹

حال آن کس که بیش از آنچه به خانه و اسباب خانه، توجه داشته باشد، به صاحب خانه توجه داشته باشد و حرمت اسباب خانه را هم به احترام صاحب خانه رعایت کند. خوشا به حال آن حاجی که آمدنش به مکه و کعبه، مقدمه قدم نهادنش به کوی دوست باشد و با خدای خود بگوید:

به کعبه رفتم و زانجا هوای کوی تو کردم جمال کعبه تماشا، به شوق روی تو کردم

آن کس که از رهگذر حج به کوی دوست و به بارگاه یاد الهی و ذکر خدا بار یابد، حال خوشی پیدا می‌کند که آن را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کند.

مقیم کوی ترا فسحت حرم تنگ است ز کعبه تا سر کویت، هزار فرسنگ است

دلم ضعیف و زهر سو ملامتی، چه کنم که شیشه نازک و هر جا که می‌روم سنگ است

اما این تکیه و تأکید بر جنبه معنوی و درونی و عبادی و عرفانی حج با همه اهمیت و حقانیتی که دارد نباید ما را از جنبه اجتماعی و سیاسی آن غافل کند. حج، یک نماز بزرگ است که به صورت جهانی به جماعت برگزار می‌شود. به ما توصیه اکید شده است که نمازهای یومیه خود را در مسجد محله زندگی به صورت جماعت در کنار سایر نمازگزاران بخوانیم و هر هفته یک بار همراه با نمازگزاران مساجد

ص: ۱۱۰

محلات، در نماز جماعت بزرگتری به نام نماز جمعه حاضر شویم و در آنجا خدا را با شکوه بیشتری عبادت کنیم و به مسائل و مشکلات اجتماعی شهر و کشور خود نیز در متن عبادت الهی بیندیشیم و برای آنها چاره‌اندیشی کنیم. همچنین به ما دستور داده شده که نظیر همین اجتماع بزرگ را سالانه دو بار در نماز عید فطر و عید قربان، همراه با جشن و تبریک، با شور و شوق بیشتری برگزار کنیم و سرانجام بر همه ما واجب شده، در صورت توانایی، یک بار در عمر، از هر جای جهان که در آن زندگی می‌کنیم حرکت کنیم و به راه بیفتیم و بیاییم در کنار آن نقطه‌ای که در همه آن نمازهای یومیه مسجد محله و نمازهای جمعه و فطر و قربان، رو به سوی آن می‌ایستادیم و ندیده بدان دل بسته بودیم یک نماز جماعت جهانی در کنار سایر مسلمین جهان برگزار کنیم. نماز بزرگی که نامش حج است و در درون خود آن، جای به جای اعمالی هست مشتمل بر نمازهای متعدد و مختلفی که بعضی از آنها مانند نماز طواف و نماز طواف نساء واجب است و بعضی دیگر مستحب. پیداست که مسلمانان باید در این نماز جماعت جهانی، مسائل و مشکلاتی را که در مقیاس جهانی دارند مطرح کنند. حج باید موسم و فرصت تصمیم‌گیری برای مشکلات جهان اسلام و آینده‌نگری برای آینده جهان اسلام باشد.

ص: ۱۱۱

باری باید پرسید غرض از این نماز چند روزه‌مفصلی که نامش حج است، چیست؟ غرض این است که تمرین کنیم تا در متن زندی، به یاد خدا باشیم. با کندن لباسهامان، با کنار نهادن کفش و کلاه و سلاحمان، با دور ریختن زلف و کاکلمان تمرینی بکنیم برای دل کندن از دنیا و با آن قربانی و طواف و سعی و عبادت و راز و نیاز و توجه به خدا در کنار خانه خدا، تمرین کنیم به یاد خدا بودن را، تا وقتی حاجی می‌شویم و از این سفر باز می‌گردیم و دوباره در جلد سابق خود فرو می‌رویم و به سراغ همان لباس‌های همیشگی و کفش و کلاه و خانه و همسر و فرزند و کسب و کار می‌رویم در متن زندگی روزانه و در عین اشتغال به شغل و حرفه خویش، از یاد خدا غافل نشویم و مصداق این آیه باشیم که:

رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ

(نور: ۳۷)

مردانی که هیچ تجارت و دادوستدی آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند.

حج تربیتی است الهی، حداقل یک بار در همه عمر، برای همه عمر، تا ما دائم در نماز باشیم و همواره و همیشه در حال احرام حقیقی بمانیم، یعنی مرتکب حرام نشویم و حریم محرمات الهی را رعایت کنیم و خود را به اعتبار نام و عنوانی که پیدا کرده‌ایم و خانه‌ای که ساخته‌یم و جامه گرانبهایی که

ص: ۱۱۲

پوشیده‌ایم و قدرتی که یافته‌ایم، از بندگان دیگر خداوند، جدا ندانیم و احساس فخر و غرور و تکبر نکنیم و بدانیم که هر یک از ما قطره‌ای هستیم مانند دیگر قطره‌ها که بنده خداوندیم، و باید به آن قطره‌های دیگر بپیوندیم تا اقیانوس شویم. حج برای آن است که ما به شیطانی که بر او با غیرت و شدت سنگ زده‌ایم و نفرت خود را از او اعلام کرده‌ایم دوباره لبخند آشتی نزنیم و به سوی او دست دوستی دراز نکنیم. نه اینکه خدا نخواسته، آن باشیم که نباید باشیم و بر مجموعه القاب و عناوین و امتیازات خود، یک عنوان «حاجی» هم اضافه کنیم و با یان عنوان تازه، یک مرحله دیگر از خلق خدا و از خدا دورتر شویم. ما با جامه سپید به دور خانه خدا، طواف کردیم، بکوشیم تا این جامه را همواره سپید نگه بداریم و این حدیث امام صادق- علیه‌السلام- را به خاطر بسپاریم که فرموده است:

الْحاجُّ لا یَزالُ عَلَیْه نُورُ الحجِّ ما لَمْ یُلِمَّ بِذَنْبٍ (۱)

نور حج تا وقتی که حاجی مرتکب گناه نشود، همچنان بر او می‌تابد.

قدر نور حج را بدانیم.

۱- کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۴، ص ۲۵۳

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».